

چهارمین جشنواره نمایش‌های مذهبی - سنتی



نمایش

انتشارات نمایش

(مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)

بولتن چهارمین جشنواره‌نمایش‌های سنتی و مذہبی (۱۳۷۱)
با همکاری دفترپژوهش‌های تئاتری و کانون نمایش‌های سنتی
و مذہبی
به کوشش : لاله تقیان
حروفچینی : کلمه پرد از
لیتوگرافی : پیچاز
چاپ : سعید نو



- ۵ آئین نامه کانون نمایش‌های مذهبی و سنتی
- ۹ "تئاتر سنتی" یا "تئاتر ملی"؟
- ۱۹ نمایش‌های مذهبی یا تعزیه در اصفهان
- ۲۹ میرنوروزی
- ۳۳ نمایش سنتی
- ۴۱ لهجهٔ کاکائی
- ۵۷ مجلس زرگر بغدادی
- ۸۱ پیش‌واقعه نوحهٔ محرم، آواز منصور
- ۱۰۳ اسامی شرکت کنندگان در چهارمین جشنواره



آئین نامه

کانون نمایش‌های مذهبی و سنتی

نظر باینکه ملل مختلف جهان از طریق حفظ، احیاء و تبیین اصول و مبانی نمایش‌های سنتی، مذهبی و بومی به هویت تئاتر ملی و منطقه‌ای خود دست یافته‌اند، لذا بر حسب ضرورت و برای نیل به هدف و مقصد فوق کانونی بنام (کانون نمایش‌های مذهبی و سنتی) برطبق مفاد و مقررات این آئین نامه تشکیل می‌گردد.

ماده ۱ – کلیه فعالیتهاي کانون نمایش‌های مذهبی و سنتی زیر نظر انجمن نمایش انجام می‌شود.

ماده ۲ – کانون برای نیل به هدفهای خود دارای وظایفی به شرح زیر می‌باشد:

الف: فراهم نمودن امکانات تحقیق و مطالعه بر روی آثار نوشتاری، شیوه‌های اجرایی، موسیقی و نقد و بررسی تاریخی-اجتماعی نمایش‌های مذهبی و سنتی (تعزیه، پرده‌خوانی، نقالی، تخت‌خوضی نمایش‌های عروسکی، خیمه‌شب بازی و سایه).

ب: حمایت از مجریان گروههای اجراء کننده نمایش‌های مذهبی و سنتی از طریق فراهم نمودن امکانات اجرائی و کمکهای مالی بمنظور دستیابی به شیوه‌های اجرایی که از دیرباز مورد استفاده هنرمندان نمایش مذهبی و سنتی بوده است.

ج: آموزش بمنظور تعلیم و تربیت هنرمندانی که بتوانند با روش‌های علمی اصول و مبانی اینگونه نمایش را آموخته در حفظ و اشاعه و ارتقاء کیفی آن بکوشند.

د: دائم نمودن کارگاه تئاتر زیر نظر متخصصین و کارشناسان نمایش‌های مذهبی و سنتی جهت دستیابی به روش‌های نویسندگی، بازیگری و کارگردانی و ارائه تجربیات در قالب نمایش‌های مذهبی و

ستی نمونه و تحول پذیری این قبیل از نمایشنامه‌ها.
ه : معرفی آثار فراهم آمده اعم از متون نمایشی (تعزیه‌نامه)
نوارهای صوتی (سیاه‌بازی یا خیمه‌شب بازی)، مقالات تحقیقی آثار
نمایشی حاصله از تلاش هنرمندان به انجمن نمایش.

و : جمع‌آوری و آرشیو آثار مربوط به نمایشهای مذهبی و سنتی
اعم از ملزومات اجراء مانند (البسه و ماسک و...) یا نسخ خطی،
عکسها و فیلم ویدئو و آلات موسیقی و نوار صوتی از نمایشهای سنتی
بنظرور ارج نهادن و حفظ و نگهداری آثار هنرمندان نمایشهای مذهبی
و سنتی و همچنین اطلاع و بهره‌برداری علمی از آنها توسط آیندگان.
تبصره : با توجه به لزوم هدایت روند و نحوه ارائه بازیهای
سرگرم کننده شامل (آکروبات، ژانگولر، تردستی، لطیفه و...) کانون
موظف است بطور موقت با توجه به وظایف فوق الذکر در این ارتباط نیز
فعالیت نماید.

**ماده ۳ — هزینه‌های کانون از محل انجمن نمایش تأمین خواهد
شد.**

**ماده ۴ — مسئول امور اداره کانون برای مدت دو سال توسط
هیأت امناء انجمن نمایش انتخاب و تجدید انتخاب وی بلامانع است.**

ماده ۵ — وظایف مسئول کانون بقرار زیر است :

الف : تهیه و تنظیم بودجه سالانه و پیشنهاد آن به انجمن.

ب : تهیه و تنظیم برنامه‌های تحقیقاتی و آموزشی و اجرائی. -

ج : سرپرستی امور اجرائی کانون.

**د : ایجاد ارتباط با هنرمندان رشته‌های مختلف نمایشهای
مذهبی و سنتی و جلب کمک و همکاریهای آنها.**

ه : فراهم نمودن امکانات اجرائی اهداف کانون در چهار چوب وظایف مصوب توسط هیأت امناء انجمن نمایش.
و : پیشنهاد استخدام و عزل کارکنان کانون و نظارت بر نحوه فعالیت آنان.

ز : تهیه گزارش ماهیانه از نحوه فعالیتهای کانون و ارسال آن به انجمن نمایش.

ح : کوشش در جهت جذب کمکهای ارگانها و نهادهای مردمی و واریز کردن به حسابهای جاری انجمن نمایش. ضمناً مسئول کانون می‌تواند از محل این کمکها برنامه‌های پیش‌بینی نشده کانون در بودجه مصوب را با تصویب هیئت امناء انجمن نمایش باجراء درآورد.
ماده ۶ – مقررات داخلی کانون طبق دستورالعمل‌های خواهد بود که توسط مسئول کانون پیشنهاد و پس از تصویب هیأت امناء قابل اجرا می‌باشد.

ماده ۷ – مواردی که در این آئین نامه پیش‌بینی نشده است با تصویب هیئت امناء قابل اجراء خواهد بود.

ماده ۸ – هیئت امناء می‌تواند با تصویب دو سوم اعضاء انحلال کانون را اعلام نمایند. و در صورت انحلال کلیه اموال و دارایی، دیون و تعهدات کانون به انجمن نمایش منتقل خواهد شد.

ماده ۹ – اقامتگاه قانونی کانون عیناً اقامتگاه قانونی انجمن نمایش می‌باشد.

ماده ۱۰ – این آئین نامه در ۱۰ ماده تنظیم و در جلسه مورخ ۱۲/۴/۶۷ مورد تصویب هیئت امناء انجمن نمایش قرار گرفت.
رئیس هیئت امناء



«تئاتر سنتى» يا «تئاتر ملى»؟

براستی حافظ، شاعری «ستنی» است؟

«ستنی بودن» به چه معنی است؟

آیا به معنی «قدمایی» و «درگذشته بودن» و «معاصر نبودن» است یا به

معنی «نو» و «مدرن» نبودن؟

اگر بگوییم حافظ شاعری «ستنی» است - و منظورمان از «ستنی»،

«درگذشته بودن» و «معاصر نبودن» باشد، واژه‌ی خوبی انتخاب نکردایم؛

و اگر مقصودمان از «ستنی بودن» حافظ، اینست که او «نو» و «مدرن»

نبوده است، حرف مضحکی زده‌ایم. حافظ همانقدر «نو» و «آوانگارد»

است که «نیما»، «الیوت» و «لورکا».

اصل‌اصطلاح «شعر نو» غلط است، چرا که بگفته‌ی بزرگی: ما شعر نو و

کنه نداریم، بلکه شعر معاصر و شعر قدمایی داریم. در قلمروهای دیگر

چه؟

- آیا مینیاتور، نقاشی «ستنی» ماست؟ (اگر باز مقصودمان از ستنی کنه و
غیر نو باشد ،

- آیا به باغهای ایرانی، باغهای ستنی می‌گوییم؟

- آیا «سه گاه» و «ماهور» و «دشتی»، موسیقی ستنی است؟ پس موسیقی
«غیر ستنی» ما کدام است؟

در جاهای دیگر چه؟

- آیا «کابوکی» و «نو»، نمایش ستنی ژاپن است؟ (یعنی وقتی می‌گوییم
نمایش ژاپنی، چیزی غیر از «کابوکی» و «نو» به ذهن می‌آید)

- آیا «کاتاگالی» نمایش ستنی هند است؟

- آیا «اپرای چینی»، نمایش ستنی چین است؟

- آیا صفت «ستنی»، مترادف بهتری ندارد؟

به گمان ما بجای واژه‌ی «ستنی» که پر ابهام و شبیه انگیز است واژه‌ی بهتر

و با معناتری وجود دارد که به گفته‌ی ارسسطو، جامع و مانع است و رسانتر.

آن واژه، «ملی» است.

- «ملی» یعنی چه؟

مفهوم از «ملی»، ناسیونالیزم و بالیدن به خاک قبور و استخوانهای اجدادی نیست؛ بلکه مردمان از ملی؛ گذشته‌ی مشترک، اسطوره مشترک، تاریخ مشترک، زبان مشترک، ایمان و باور مشترک، آرزوها و آمال مشترک داشتن است.

بنابراین:

فردوسی، «شاعری ملی» است (نه سنتی) و شاهنامه همیشه جاویدش، «حمسه‌ی ملی».

حافظ، «شاعری ملی» است و غزلیات همیشه بهارش، تغزل ملی. مینیاتور، «نقاشی ملی» ماست.

معماری ایرانی، «معماری ملی» ماست.

سه گاه و چهار گاه و دشتی و.....، «موسیقی ملی» ماست.

و بر همین قیاس:

«کابوکی» و «نو»، «نمایش ملی» ژاپن است.

«کاتاگالی»، نمایش ملی هند است.

اپرای چینی، نمایش ملی چین است.

پس «تعزیه» و «نمایش‌های شادی آور» ما چیست؟ سنتی است یا ملی؟

با توجه به ویژگی‌هایی که از «مضحکه» و بویژه از «تعزیه» می‌شناسیم؛ درست آنست که بگوییم:

تعزیه، تئاتر ملی ماست به دلایل عقلی و نقلی بسیار تعزیه، «تئاتر ملی» ماست چرا که چکیده‌ی تاریخ، اسطوره، زبان، باورها، آداب و رسوم، موسیقی، شعر، آرزو و آمال، شکست و پیروزیهای ملت ماست.

به کوتاه سخن: «تعزیه، تاریخ ملت ماست»

تعزیه، نمایش ملی است نه سنتی (حتی فرنگیان، هر گاه از تعزیه می‌گویند، از آن بعنوان «نمایش ایرانی» «اپرای ایران» «نمایش بومی پیشو ایران، یاد کرده‌اند)

«نمایش‌های شادی آور» ما، نمایش ملی است (مگر فرنگیان به «کمدی

دلارته»، سنتی می‌گویند؟!)

«تعزیه» و «مضحکه»، تئاتر ملی هستند.

همچنانکه مینیاتور، نقاشی ملی ماست. ناگفته نماند که هر چه «سنتی» است، الزاماً «ملی» نیست (برای مثال: آداب و هنری که مخصوص یک ناحیه است و فرآگیر نشده) ولی هر چه «منی» است، الزاماً ریشه در سنت دارد. (برای نمونه: عید نوروز که عید ملی ماست و ضمناً ریشه در سنت دارد)

■ از سوی دیگر، تئاتر یک پدیده‌ی فرهنگی است و پدیده‌های فرهنگی، بومی و ملی هستند، نه بین‌المللی و جهانی که در نتیجه متأثر از الگوهای جهانی (مدرنیسم) شوند.

تئاتر، یک پدیده‌ی فرهنگی است و «فرهنگ» امری ملی است؛ اما تمدن، بین‌المللی است.

[برای روشن شدن مفهوم و تفاوت «فرهنگ» و «تمدن» به کتاب «تمدن و تجدد» دکتر شریعتی مراجعه شود]

■ چگونه می‌توان با تکیه بر مواریث نمایشی خودی، «تئاتر ملی» داشت؟

این سوال تازه‌ای نیست، مدهاست که ما را به «خود نگری» و «خود باوری» و «بازگشت به خویشتن خویشمان»، هشدار داده‌اند. در قلمرو تئاتر نیز، فکر «تئاتر ملی» همواره دغدغه‌ی خود باوران این هنر بوده است که سوگندانه تا کنون بی ثمر مانده است و گرفتار تندباد حادثات زمان. در اینجا آنچه بعنوان پاسخ خواهد آمد، فهرستی است برای یادآوری و بس:

الف. تحقیقات و مطالعات:

* پژوهش در امر شناسایی و گردآوری همه‌ی شکلهای نمایش‌های آیینی و ملی ایران:

(تعزیه- مضحکه- نمایش‌های عروسکی- نقالی و پرده‌خوانی- خردمنایش‌ها و نمایش‌های آیینی)

* گردآوری متون تعزیه و مضمونه و نمایش‌های عروسکی... و تصحیح و تدقیق علمی آن برای چاپ و انتشار.

□ تعزیه:

۱- جمع آوری و انتشار متون تعزیه‌ها (بیان‌ها)

۲- مقایسه‌ی متون تعزیه‌ی زمینه‌ی تهران (تکیه دولت) با متون تعزیه‌ی دیگر نقاط ایران.

۳- ثبت و ضبط تجربیات اجرایی تعزیه:

- گزارش کتبی از مشاهده‌ی اجرایها و مصاحبه با شبیه خوانان و دست اندر کاران.

- تهیه عکس از اجرایها.

- فیلمبرداری (یا تصویر برداری) از اجرای‌های نمونه.

- پژوهش در «رنگها» و «لباس» تعزیه. (گردآوری نمونه‌ها)

- پژوهش در موسیقی تعزیه (ضبط موسیقی)

- پژوهش در «اسباب مجلس»‌های تعزیه: ابزار رزم و بزم.

- پژوهش در «قراردادهای بازی» و «صحنه گردانی».

□ مضمون (نمایش‌های شادی آور):

۱- گردآوری متن‌ها و قصه‌های نمایش‌های شادی آور.

۲- ثبت و ضبط تجربیات اجرایی:

- شناسایی کاراکترهای اصلی و شیوه‌ی بازی آنها.

- پژوهش در لباس، موسیقی، صحنه و ملزومات آن، اصول و قراردادهای اجرایی مضمون.

- تهیه گزارش از اجرایها.

- مصاحبه با دست اندر کاران.

- تهیه عکس

- تصویر برداری از اجرای‌های نمونه.

- استفاده از منابع آرشیوی:
- نوارهای صدای موجود.
- نوارهای تصویری موجود.
- متون در دسترس.

□ نمایش‌های عروسکی ملی:

- ۱- گردآوری متون و قصه‌های نمایش‌های عروسکی.
- ۲- شناخت شیوه‌های عروسک گردانی (نفی- دستکشی- سایه‌ای و...)
- ۳- شناسایی انواع عروسک‌های سنتی ایران:
 - شکل ظاهری.
 - کاراکترها.
 - شیوه کار با عروسک.
- ۴- ثبت و ضبط تجربیات اجرایی:
 - گزارش کتبی از اجراهای.
 - مصاحبه با عروسک گردانان، مرشدان و دست اندر کاران.
 - تهیه عکس
 - تصویر برداری از اجراهای نمونه.
 - گردآوری و «ساخت نمونه» از عروسکهای نمایشی ایران.

□ نقالی و پرده‌خوانی:

- ۱- شناسایی و مصاحبه با نقالان و پرده‌خوانان.
- ۲- گردآوری طومارها و متون نقالی و پرده‌خوانی.
- ۳- ثبت و ضبط تجربیات اجرایی نقالان و پرده‌خوانان: گزارش کتبی- عکس- تصویر برداری- نمونه وسائل کار- لباس- قراردادهای نقالی و پرده‌خوانی.

□ نمایش‌های سنتی و آینی:

- ۱- پژوهش درباره‌ی نمایش‌های آینی ایران از طریق:

- ارسال پرسشنامه به همه مناطق.
- گردآوری منابع مکتوب.
- پژوهش و مشاهده‌ی حضوری.
- ۲- تهیه تقویم بازیها و آینه‌های نمایشی ایران. (چه مراسمی؟ در چه روزی؟ در کجا؟)

- ۳- ثبت و ضبط نمایش‌های آینی ایران:
- گزارش کتبی از مشاهده‌ی نمایش‌های آینی.
- مصاحبه با اجرا کنندگان و دست اندر کاران بومی.
- تهیه عکس و تصویر برداری.

ب. اجرا

□ آفرینش نمایش‌های ملی:

- ۱- تشکیل یک گروه «شبیه خوان حرفه‌ای» و یک گروه «بازیگران نمایش‌های شادی آور»، به منظور «حفظ و اشاعه‌ی نمایش ملی».
- ۲- آفریدن «تزيیه‌ها» و «مضحکه‌ها»ی جدید (وفادر به فرم اجرای قدماء و سازگار با روح زمان).

□ حمایت از دست اندر کاران نمایش‌های ملی:

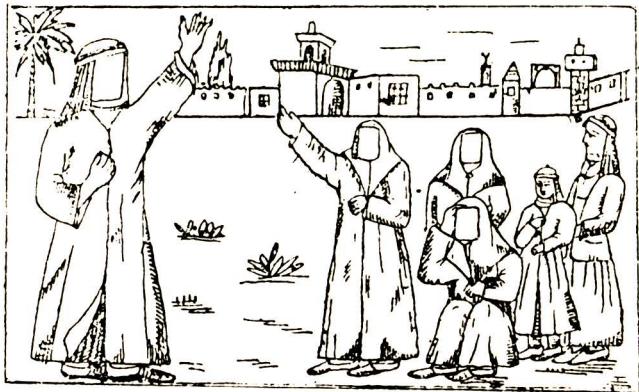
۱- شامل مساعدتهای:

- فکری (برای بالا بردن سطح متن و اجرا)
- تبلیغاتی (برای اشاعه نمایش‌های ملی)
- امکاناتی (لباس - دکور - وسائل صحنه و...)
- ۲- داشتن آمار و ارتباط با دست اندر کاران (از طریق): مکاتبه - پرسشنامه - فراخوانی - کنفرانس - و ارتباط حضوری.
- ۳- تهیه آرشیو از:

منوچهر یاری
خرداد ۱۳۷۱

- عکس و بیوگرافی دست اندر کاران.
- تصویر برداری مصاحبه‌ها و اجراهای.





نمایش‌های مذهبی یا تعزیه در اصفهان

بخشی از خاطرات «مهدی ممیزان»

اجرای نمایش‌های مذهبی یا تعزیه در شهر اصفهان اهمیت خاصی داشت. چون اکثر مردم به علت مؤمن بودن علاقه زیادی به مراسم مذهبی مخصوصاً تعزیه نشان می‌دادند و اغلب اگر در اجرای مراسم شرکت نداشتند به صورت نذر و نیاز حتماً با پول یا وسیله کمک به اجرای آن می‌کردند. طرز اجرای تعزیه و فاجعه کربلا در شهر اصفهان مراسم بسیار سنگین و منظمی داشت، اصفهان دارای پنج بخش یا محله معروفست. در زمان قدیم یعنی در سالهای ۱۳۰۳ هم قبل از آن و هم بعد از آن، تمام محله‌ها مشترکاً در اجرای تعزیه متحرك و یا ساکن شرکت داشتند. به این معنی که قبل از شروع ماه محرم و صفر روضه خواندنیهایی ده روزه در محله‌ها شروع می‌شد. در این جلسات روضه کدخدایان و ریش سفیدان و دست اندکاران تعزیه دورهم جمع می‌شدند و مقدمات تشکیل برگزاری تعزیه در ایام ده محرم و اربعین و ۲۸ صفر را می‌گذاشتند. و شروع می‌کردند به جمع آوری وسائل و افرادیکه بایستی تعزیه را برگزار کنند. در تعزیه سیار اقلّاً صدها نفر مسئولیت

داشتند. از روزهای اول ماه صفر تعزیه سیار شروع می‌شد. هر محلی با وسائل کامل از قبیل آدمهاییکه در تعزیه نقش داشتند و آدمهاییکه خدمات جنبی را انجام می‌دادند. یک قسمت از فاجعه کربلا را نشان می‌دادند، دسته‌های تعزیه از هر محلی بسمت مرکز شهر یعنی میدان امام فعلی (میدان نقش جهان سابق) حرکت می‌کردند و تا نزدیکیهای ظهر در میدان دسته‌ها به هم می‌رسیدند. و بعد از ظهر از میدان بسمت دروازه دولت حرکت می‌کردند و از خیابان چهارباغ گذشته از خیابان دنبال رودخانه عبور می‌کردند و وارد خیابان شاپور سابق می‌شدند و روبروی شمال عبور کرده به خیابان شاه سابق یا چهارسوق می‌رسیدند و از چهارسوق بسمت مشرق می‌رفتند و نزدیک شب باز به دروازه دولت می‌رسیدند و بعد وارد میدان امام (یا نقش جهان) می‌شدند، و از آنجا باز دسته‌ها از هم جدا شده و هر دسته به طرف محله خود می‌رفت.

شروع دسته تعزیه از این قرار بود. اول عده‌ای با لباسهای عربی سوار شتر طبل و دهل و نقاره می‌نواختند. آهنگ نمایانگر زمان قدیم، یعنی زمان امام حسین (ع) است. صدای طبل و نقاره‌ها شباختی به آهنگ نقاره‌خانه حضرت امام رضا (ع) در شهر مقدس مشهد بود. عده‌ای حامل پرچمهای بیرقهای اسلامی بودند. پشت سر این دسته کاروان امام حسین (ع) با تمام خانواده که در کجاوه‌ها نشسته بودند و مردان خانواده همه سوار اسب و همه مسلح بودند. امام حسین (ع) خود در رأس کاروان سوار اسب بود. حضرت ابوالفضل عباس پرچم لا اله الا الله را به دست دارد و پشت سر امام حسین (ع) حرکت می‌کند. امام حسین (ع) توقف می‌کند و برای حجاج مکه خطبه می‌خواند و علت حرکت خود از مکه به کوفه و تا تمام گذاشتن مراسم حج را شرح می‌دهد. برادرش محمد حنفیه و ابن عباس و مخالفت از رفتن او به کوفه و جواب منفی دادن امام بآنها. رسیدن نامه‌های کوفیها و دعوت از امام، و فرستادن امام مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده و خود به شهر کوفه و پاسخ نامه‌ها، رسیدن فرزوق شاعر از سوی

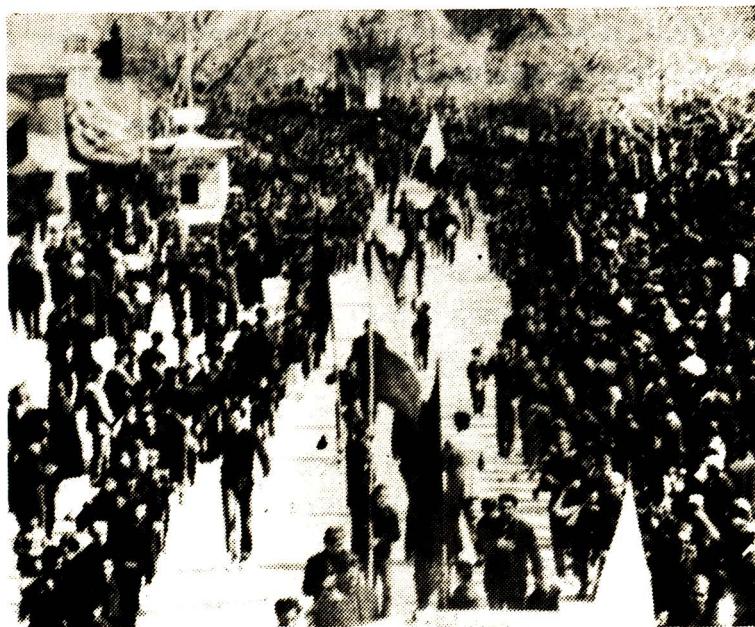


عراق و خبر دادن وضع روحی مردم عراق به امام، که مردم کوفه به پدرت حضرت علی (ع) بی وفائی کردند، به برادرت حسن (ع) بی وفائی کردند، به توهمن با تمام این نامه‌ها بی وفائی می‌کنند، و رسیدن امام به سرزمین عراق. این قسمت را از اول تا باینجا توسط یکدسته از یک محله اجراء می‌شد، و شاید از صبح تا ظهر و خواندن نماز جماعت امام و بعد حرکت و بقیه مراسم بعد از ظهر تا بغروب شاید ده جا بین راه توقف می‌کردند و اجرا می‌کردند. قسمت دوم یعنی رسیدن کاروان به سرزمین عراق و برخورد با حربین ریاحی و ماجراهی امام باحر و خبر یافتن امام از شهادت مسلم و بی وفائی مردم کوفه به نماینده امام و خبر ورود ابن زیاد به امارت کوفه و بصره و سختگیری با مردم و توقف امام در بیابان و سراپرده زدن و توقف حرbin ریاحی در همان بیابان و نماز خواندن حُر پشت سر امام. این قسمت را دسته دوم از محله دیگر اصفهان از صبح تا غروب در همان جاهای که دسته

اول توقف کرده بود، اینها هم توقف و اجرا می‌کردند. قسمت سوم ماجراهی ورود مسلم و بیعت کردن مردم کوفه با او و نامه نوشتن بامام حسین(ع) از وفاداری مردم کوفه و بعد ورود ابن زیاد و حرکات تزویر و نیزنگ ابن زیاد با مردم و بقتل رساندن هانی بن عروه، و برگشتن عقیده مردم و خیانت به نماینده امام و تنها گذاشتن مسلم، و پناه بردن مسلم به خانه طوعه و خیانت بلال فرزند طوعه و خبر یافتن ابن زیاد و فرستادن اشعث برای دستگیری مسلم، جنگ متهرانه مسلم و زخمی شدن و بردن او به دارالحکومه و فرمان شهادت او و به قتل رسیدن مسلم. این قسمت سوم هم توسط دسته‌ای از محله‌های اصفهان اجرا می‌شد به همان نحو دسته اول و دوم. دسته چهارم قسمت چهارم یعنی ورود قوای ابن‌سعده به صحرای کربلا و برخورد او با امام حسین(ع) و ادامه ماجرا تا شاهادت اصحاب و فرزندان امام حسین(ع) و خطبه‌های امام در مقابل قوای ابن‌سعده. و شاهادت ابوالفضل عباس و آخر دست شاهادت امام و حمله قوای کفر به سراپرده خانواده امام و شام غریبان و اسارت خانواده امام. این برنامه تمام ایام دهه محرم هر روز در محله‌ها تکرار می‌شد یا به صورت متحرک و همه دسته‌ها به‌نحویکه تعریف شد اجرا می‌شد و یا بعضی از روزها در یک محله در جای معین اجرا می‌شد، در هر محله‌ای خانه‌ای یا تکیه‌ای برای روضه‌خوانی و اجراء مراسم دسته‌ها از طرف مردم یا افراد سرشناس مؤمن وقف این کار شده. مثلاً خانه‌ای بنام انگورستان، یا تکیه ملک. مردم مؤمن برای روزهای دهه عاشورا خود را آماده می‌کردند. و در این ایام هر خانه‌ای یا هر محله‌ای هزاران نفر خانواده را شام و نهار می‌خوراندند. و روزها بعد از عاشورا باز دسته‌هائی اسارت خانواده امام و حرکت کاروان اسراء را به‌سوی شام اجراء می‌کردند. اول دارالحکومه کوفه را نشان می‌دادند و بعد دربار بیزید و بین راه کوفه بشام دیر راهب مسیحی را نشان می‌دادند. یادم هست در این ایام محرم حتی مسیحیان جلفای اصفهان خود را با مسلمانان شریک عزاداری می‌دانستند و خیلی‌ها اعتقاد داشتند و نذر و نیاز می‌کردند. بعضی از ارامنه که مریضی

داشتنه گوسفند نذر می‌کردند و جلو عبور دسته و یا در محل روضه خوانی گوسفند را ذبح می‌کردند و گوشش را به فقرا می‌دادند. ما که محله مان مارنان در جوار ارامنه بود، در ایام محرم انتظار داشتند از آش نذری و شام و نهار نذری برای آنها ببریم و خودشان هم در پختن آش یا شام و نهار پول و جنس می‌دادند. و در شبهای روضه خوانی رسمًا شرکت می‌کردند، وقتی ما هم در مراسم مذهبی آنها یا در کلیسا می‌رفیم احترام می‌گذاشتند.

در شهرها و قصبات اطراف اصفهان و حتی دهات در ایام محرم هر دهی مستقلًا یا مشترک دسته راه می‌انداختند. اول دسته‌ای سیاه‌پوش زنجیر می‌زدند. و دسته‌ای کفن‌پوش قمه می‌زدند، و تا سالهای قبل خاتمه یافن سلطنت رضاشاه این مراسم مذهبی با شیوه بسیار زیبا و سنگین و پرخرج اجرا می‌شد. ولی متأسفانه حکومت استبداد رضاشاهی به عنوان



عقب افتادگی مردم و امل بودن اجراء مراسم تعزیه که یکی از نمودارهای فرهنگ اصیل ایران و عشق مردم به فرهنگ اسلامی در درجه اول و فرهنگ بومی و ذوق هنری در درجه دوم بود به زور سرنیزه، شلاق زدن، زندان کردن و حتی کشتن کم کم منسخ نمود.

امروز خوشبختانه با پیروزی انقلاب اسلامی مردم به ویژه هنرمندان باز به سوی نمایش‌های بومی و مذهبی گرایش پیدا کرده‌اند و باز گهگاه تعزیه‌هایی اجرا می‌شود، ولی متأسفانه دیده می‌شود که بعضی از گروهها تحت تأثیر تاثرهای غربی بخصوص از مکتب‌های پوچی قرار گرفته و حرکات ورزشی را در صحنه‌های دسته جمعی نمایش‌های مذهبی و تعزیه‌ها قالب می‌زنند و باصطلاح می‌خواهند در کار نمایش نوآوری کرده باشند و از خود ابتکاری نشان دهند. ولی نمی‌دانند که حفظ اصالت در نمایش‌های مذهبی و تعزیه‌ها اثر جاودانه در روح مردم مسلمان و عاشق مکتب شهادت دارد، به ویژه فاجعه کربلا که بعد از هزار و چهارصد و اندي هنوز برای مردم تازگی و حلاوت خود را از دست نداده.

یاد هست سالهای قبل از انقلاب روزی در تئاتر مشغول تمرین بودیم پیغمدی خارجی به اتفاق دو نفر از کارمندان و هنرمندان وزارت فرهنگ و هنر همراه او بودند به تئاتر آمدند و او را آقای اوژن یونسکو معروف به ما معرفی کردند، این نویسنده معروف برای دیدن آثار تاریخی ایران آمده بود و مهمان وزارت فرهنگ و هنر بود. تمرین تئاتر ما را دید و شب هم به دیدن برنامه تئاتر آمد. نمایش طبق روال همیشگی یکی از تمرینهای بومی ما بود که با لباس قدیمی و وسائل قدیمی بازی می‌شد، وقتی برنامه تمام شد به دیدن ما به پشت صحنه آمد، و به ما گفت من سراغ تئاترهای بومی ایران را گرفتم و مرا به تئاتر شما آوردند. تمرین شما را دیدم و اجرای نمایش شما را هم که کاملاً در جو و حال و احوال ایرانی بود، دیدم و خیلی خوش آمد که شما کاریکه مربوط به خود شما بود با پخته‌گی کامل اجرا کردید. بعد سوال کرد این نمایشنامه را چه کسی نوشت؟ مرا به

او معرفی کردند، به من گفت من شهر اصفهان را دیدم. مرا به محله‌هایی قدیمی برداشتند و خانه‌ای نشان من دادند که من تا بحال خانه‌ای باین زیبائی ندیده بودم. به عقیده من این خانه نبود بلکه یک موزه ایرانی بود که در دنیا مثل و مانند ندارد. عکسها و فیلمهای زیاد گرفته بود که همه را با ذوق و شوق نشان می‌داد و تعریف می‌کرد. بعد گفت من مساجد و بازار اصفهان را هم دیدم و چقدر دیدنی‌های جالبی دارید که انسان با یک روز و دو روز نمی‌تواند همه را بینند، و بعد گفت من چیز جالب دیگری دیدم که نتوانستم ریشه اصلی آنرا بشناسم، در بازار، محلی را دیدم که حوضچه‌ای بود پر از آب و بیخ و جلو این ساختمان پنجه چوبی مشبك کار گذاشته بودند، و پیله‌هایی فلزی کنده کاری شده و متصل به زنجیر که آن زنجیرها را به پنجه مشبك وصل کرده بودند و از این ظرفها به جای لیوان مردم آب می‌خوردند، من هم هوس کردم و از آن ظرف آب نوشیدم، ولی چیز عجیبی دیدم که دور حوضچه مردم شمع روشن می‌کردند و زنی آمد شمعی روشن کرد و بعد انگشتان دست خود را در پنجه انداخت و با خود چیزی زیر لب می‌گفت و شروع کرد به گریه گردن. من پرسیدم مگر اینجا چیست؟ یکی از آقایان به من گفت اینجا سقاخانه است که مردم برای ثواب و رفع تشنگی دیگران مخصوص برای فصل گرما ساخته و ضمناً شمع هم روشن می‌کنند و برای برآوردن خواستهای دل خود نذر می‌کنند و اگر گرفتاری یا مريضي دارند گریه هم می‌کنند. و اين محل آب خوردن را من در اروپا جائی ندیده‌ام، فقط در اینجا می‌بینم که با اين زيبائي و با اهميت ساخته‌اند و قطعاً ریشه اعتقادی دارد و نمی‌شود از آن سرسri گذشت، و من دنبال جواب قانع کننده می‌گردم که ریشه این کار چیست، و من خواست بگويد که آیا شما می‌توانید بنم جواب بدهید؟ که قبل از اين سؤال به او گفتم، بله اين سقاخانه ریشه اعتقادی مذهبی بسیار عمیقی دارد و من خودم به آن اعتقاد دارم. آقای یونسکو با تعجب و خوشحالی گفت پس شما آنرا می‌دانید؟ گفتم بله، و بیشتر از این خوشحال شد

که دید من با زبان انگلیسی جواب او را می‌دهم. من به او گفتم. اولاً کشور ما کشوریست کم آب، بغير از منطقه شمال. وسط کشور ما برای کشاورزی آب کافی وجود ندارد. مردم ما در گذشته و حتی حالا که علم پیشرفت کرده از بی و کم آبی برای امور کشاورزی زجر می‌کشیدند و همیشه بدرگاه خدا دعا می‌کردند که باران بیارد و از آسمان نزول رحمت شود تارفع تشنگی مردم و زمین‌ها بشود. این یکی از مسائل اهمیت آب، زارعین در تابستان آب بخ کرده را در کشتزارها آماده می‌کردند که تسنه گان از آن استفاده ببرند و این سنت از قرنها پیش بین مردم کشور ما مرسوم بوده و حتی قبل از آنکه ما بدین اسلام مشرف شویم. وقتی ملت ایران بدین اسلام گرویدند بیشتر از ملت‌های دیگر علاقه نشان دادند و از لحاظ فرهنگی خدمات شایانی کردند که بیش از دیگران مؤثر بوده و ما به فرمایش حضرت محمد (ص) پیغمبر اسلام که فرمود من بعد از خودم دو چیز برای امت اسلام و دیعه می‌گذارم، اول قرآن و دوم عترت. یعنی خانواده‌ام آنها! یکه جانشین من می‌شوند و دستورات دین را آنطور که خداوند بنم وحی فرمود و من بشما آموختم می‌آموزند. ما ایرانیها باین دستور صدرصد عمل کردیم و به امامان جانشین حضرت پیغمبر علاقه زیادی نشان داده‌ایم و باز هم نشام می‌دهیم. همه فرزندان و جانشینان پیغمبر بدست دشمنان دین یعنی همانها! یکه به ظاهر مسلمان شدند ولی در باطن برای حفظ حکومت خود فرزندان امام را یکی یکی به نحوی کشتند، یکی از آنها! یکه در مقابل حکومت ظلم قد علم کرد و قیام نمود، امام سوم ما حسین بن علی (ع) فرزند حضرت علی (ع) بود. این امام زیر بار حکومت ظلم نرفت و مردم کوفه عراق که یکی از شهرهایی نزدیک مرز ایران است از امام با نامه‌ها دعوت گرفتند که به سرزمین ما بیا و ما زیر فرمان تو علیه حکومت ظلم قیام می‌کنیم. امام حسین (ع) با تمام خانواده خود از شهر مدینه به مکه رفتند و از مکه به شهر کوفه، ولی قبل از آنکه وارد شهر کوفه شوند دشمن با قشونی بیش چهل برابر

یعنی سی هزار در مقابل هفتاد و دو نفر جنگ را آغاز کردند و چند روز قبل آب ډجله را بروی امام و خانواده او بستند و آنها را تحت فشار تشنگی قرار دادند، و همچه را به قتل رساندند حتی بچه شیرخوار را، و کسانیکه به جنگ امام آمده بودند همه همانهای بودند که از امام دعوت گرفته بودند، و آقای یونسکو ملاحظه می فرمائید که مسئله آب در این جنگ مذهبی چقدر اهمیت داشته، و ملت ایران از دل لحاظ به مسئله آب اهیت زیاد می دهد. اول کمبود آب در کشور برای امر کشاورزی و دوم جنبه مذهبی بودن آن. چون عزیزترین کسان ما را با لب تشه و گرسنه به شهادت رساندند، و روی این اصل آب جنبه مذهبی به خود گرفته، ولی البته ما اگر نذر می کنیم به آب متولّ نمی شویم، به امامی متولّ می شویم که در راه خدا با فرزندان و اصحابش همه با لب تشه شهید شدند و در نزد خدا همه دارای مقام والا هستند، همچون مقام حضرت مریم یا حضرت مسیح. آقای یونسکو مدتی متفکر بود و مرتباً سر خود را تکان می داد، و بعد از مدتی گفت، عجب فاجعه بزرگ و دلخراشی؟ بعد به یکی از هنرمندانیکه همراهش بودند کرد و گفت شما این چنین سوژه های عظیمی دارید و روی آن چرا کار نمی کنید و برمی دارید نمایش درس مرا کار می کنید یا نمایش های دیگری از مکتب پوچی که نه هنرپیشه شما با روح نمایش آشنائی کامل دارد و نه تماشاچی. تماشاچی شما با این موضوعیکه برای من تعریف کردید آشناست، بعد رو بمن کرد و گفت اقلام شما که با آن اعتقاد دارید این کار را بکنید. من جواب دادم بله من این کار را از روی همین فاجعه تاریخی تهیه کردم و به صورت فیلم تلویزیونی درآمده و بمدت شش شب هم نشان داده اند. ولی قبل از من نویسنده گان بزرگی آن را به صورت شعر و تعزیه درآورده اند و هزاران بار هم اجرا شده و میلیونها نفر هم تماشاچی داشته است.



میر نوروزی

مراسم میر میرین یا «میر نوروزی» از اشکال و قالب‌های نمایشی در کردستان خصوصاً منطقه مکریان بوده که هر ساله در گوشه و کنار شهرها و روستاهای در چند روز اول ماه بهار (تا سیزده نوروز) برپا می‌شده است و مردم در این ایام - همراه با جشن و شادی و سرور به تماشای مراسم میر نوروزی می‌نشستند آنگونه که پیداست گونه‌های دیگری از مراسم میر نوروزی در اطراف و اکناف میهن اسلامی از قدیم‌الایام رواج داشته است. چنانکه عطا ملک جوینی در کتاب تاریخ جهانگشا جلد اول، گزارشی را از انجام مراسم میر نوروزی - بدست میدهد که در شهر خوارزم انجام می‌یافته است. و یا حافظ شیرازی درباره میر نوروزی چنین می‌سراید:

سخن در پرده می‌گوییم، چو گل از غنچه برون شو
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

مراسم میر نوروزی در کردستان با شکوه خاص و فراوانی اجرا می‌شد. محل اجرای مراسم میدان آبادی یا قهوه‌خانه روستا بوده و در واقع خوانین محلی و اعیان واشراف و دولتمردان، حمایت مالی از اجرای مراسم را به عهده می‌گرفتند. امروزه با توجه به دگرگونی ساختار اقتصادی و شیوه معیشت اهالی ساکن این سامان و همچنین هجوم وسائل ارتباط جمعی مانند رادیو و تلویزیون و ازسوئی بدلیل عدم حمایت مالی و اقتصادی واژین رفتن دسته‌های میر نوروزی، نمایش میر میران، در این دیار منسوخ گشته است.

مراسم میر نوروزی و انتخاب میر برای شاعران کردن گوی این دیار همیشه دستمایه‌ای بسیار قوی برای سروden بوده است. در سرودهای از صیدی اورامی بنام نوروز گل میر بهاری را چنین وصف کرده است.

وزش باد بر فراز کوه سارمنادی میکند مقدم باران را

باران مژده که بهار در راه است

وقت آنست که شاه بهار جلوس کند

وابر و باد و بوران، اورا به نزد خویش فرامی خوانند

اگر خاطری از تالم ایام مکدر است

بهار کدورت زدائی خواهد کرد

زیرا که میر بهار دل شاد و لب خندان می خواهد

و هیچکس را افسرده و غمناک نخواهد پذیرفت

از سرودهای صیدی اورامی چنین بر می آید که میر بهار یا پادشاه بهار یا میر نوروزی در آغاز فصل بهار، به حکومت می رسد و میر می بایستی که مژده بخش و آورنده شادی و سرور باشد و آنچه را که بنام خویش، فرمان می دهد باید به قصد خنداندن و شادی مردم باشد و فرمانهایش خالی از هر گونه ناسزا گوبی و یا تمسخر حکام وقت و حتی، بتنوعی بایستی با دادن فرمانهای خنده دار در تحکیم اقتدار حاکم وقت کوشان باشد، هر چند که گاهی و در پاره ای از نقاط امیر انتخاب شده بجای دادن فرمانهای خنده آور دستوراتی بر خلاف صادر کرده است و حکام وقت را به باد تمسخر و ناسزا گرفته و اعمال و کردار ایشان را مورد انتقاد فرار داده اند و همین خود سبب بروز اغتشاشات و بلواهایی از جانب مردم بر علیه حکام وقت گردیده است که از آن جمله شورش مردم منطقه مهاباد بر علیه سیف الدین خان حاکم مهاباد از این دست است.

مصطفی کیوان در کتابی تحت عنوان نوروز در کردستان - چاپ ۱۳۴۹ سازمان چاپ تبریز اعضاي حکومت میر نوروز را چنین آورده است: میر یا امیر که در فرمانروائی خود اختیار تام داشته است کهنه وزیر یا پیر وزیر که مشاور میر بوده است و از میان پیر مردان شوخ و بذله گوا نتخب میشده است.

وزیر دست راست و وزیر دست چپ که اولی اجرای اوامر عادی و معمولی را بر عهده داشته است و دیگری مأمور اجرای دستورات غیر عادی. علاوه بر آن هر کدام از اعضای حکومت مانند (کهن وزیر) می‌توانسته است خود نیز دستوراتی صادر نماید.

میرغضب - سرگزمه - کوپال زرین - کاتب یا میرزا از اعضای دیگر حکومت امیر بهاری بوده است، و از همه مهمتر - وجود شخصی است در دربار امیر بنام (وشکه رن) یا دلچک که با انجام حرکات و گفته‌های طنز آلد شادی مجلس نمایش را دو چندان می‌کرده است.

لباس دلچک لباسی از پوست و پشم حیوانات پوشیده و زنگوله‌های متعددی به آن می‌بندند که باعث خنده و تفریح مردم می‌شده است، میرغضب و سرگزمه لباس سرخ بتن دارند و میر با شلن مخصوص و تاجی از گل به هدایت و رهبری نمایش میر نوروزی می‌پرداخته است.

گروه نوازنده‌گان و رامشگران محلی از جمله عناصر مهم در نمایش میر نوروزی است که با اجرای ریتم‌ها و آواهای مخصوص این منطقه به هر چه با شکوه‌تر کردن مراسم میر نوروزی، افزوده است. سیدعبدالله ایوبیان در کتاب خویش تحت عنوان میر نوروزی چاپ دانشکده تبریز تعداد گروه نوازنده‌گان و رامشگران را تا یکصد تن آورده است.

مراسم میر میرین تا گذشته‌ای نه چندان دور در کردستان اجرا می‌شده است و هر سال بمدت ۱۵ روز ادامه داشته است و در این مدت امیر حق تبسیم و خنديدين را نداشته است و اگر می‌خنديد - از حکومت عزل و مورد ضرب و شتم دوستانه اهالی روستا واقع می‌شد و از آن پس تا روز سیزده مورد اذیت و آزار بود و گاهی شدت آن به حدی بود که میر نوروز پس از خنديدين مجبور به ترک روستا می‌شد یا اینکه پناهنده در گاه خوانین می‌شد و با شفاعت ایشان از تعراضات مردم مصون می‌ماند و در صورتی که نمی‌خنديد می‌توانست تا روز سیزده نوروز به حکومت خویش ادامه دهد.

Abbas Khamandi



نمایش سنتی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله‌ای مصور پیرامون اجرای نمایش میان‌پرده تئاتر سنتی مربوط به ایل فیوض (قربتی‌ها) مستقر در سبزوار. بد نیست قبلاً راجع به این مردم شناخت مختصری پیدا نموده بعداً در گردآگرد کارهای نمایشی آنان صحبت را خیلی کوتاه و مفید ادامه دهیم.

ایل فیوض و یا به اصطلاح محلی همان قربتی‌ها طبق تحقیقاتی که اینجانب از بزرگان آن کسب نموده‌ام و در ظاهر رفتار و کردار آنان نمودار است همگی از نخستین اعراب صحرا گردند که اعلام قبول کردند و از یاران صدیق و رفته‌رفته از شیعیان اثنی عشر و خاندان عصمت و حلاوت شده هستند. این افراد موقعی که شنیدند امام حسین (ع) در کربلا به محاصره دشمن بی‌دین گرفتار آمده به یاری ایشان شتافته و موقعی رسیدند که کار از کار گذشته و امام (ع) و یاران با وفایش به شهادت رسیده بودند. کوچ را از وادی عربستان و عراق برماندن ترجیح دادند و عده‌ای به روم صغیر (ترکیه فعلی) و عده‌ای هم به ایران مهاجرت نمودند و از آنجایی که به هر طریق ممکن می‌باشد ارزتاق نموده و زندگی و گذران نمایند به شغل‌های آهنگری خراطی و زه کاری و ساختن ابزارآلات کشاورزی به طور دوره گردی در بین روستاها مشغول شدند که هم‌اکنون در یک محله واقع در خیابان غربی ابرار در شهرستان سبزوار مستقر و به کارهایی که نام برده شد مشغولند. این افراد به لهجه قربتی صحبت می‌نمایند و آداب و رسوم و اعتقادات مذهبی مخصوص به خود دارند که دارای ویژگیهای بوده و نیاز به بحث و محضر جداگانه داشته، به‌طوری که این مهم در این مختصر نمی‌گنجد.

یکی از سنتهای مرسوم این قوم برگزاری نمایشات سنتی و میان‌پرده‌های اختصاصی خودشان در مجالس عروسی و مراسم شادی آفرین ختنه سوران است. طبق معمول دهل و سرنا وارد گود می‌شود و ساز و طبل مخصوصی را جهت جمع شدن افراد می‌نوازند. جوانان، زنان و دخترهای

آنان به تشویق مکرر و دعوت پی درپی بزرگان قوم به وسط صحنه آمده و به رقص و پایکوبی می‌پردازند و بعد از اینکه صحنه کاملاً آماده شد نمایش سنتی که اکثراً نوکریازی یا سیاه بازی است آغاز و در آنترات نمایشهای فوق میان پرده‌هایی را جوانان و پسران محله اجرا می‌کنند که به نمونه‌ای از آن بستنده می‌نمایم:

۱ - وصیت

در وسط مجلس رختخوابی پهن می‌نمایند، شخصی به عنوان مریض به زیر رختخواب می‌رود و دستمال بزرگی به طور مضحكی به دور سر و فک خود بسته است. شخص دیگر که مرد است و نقش زن را بازی می‌کند (زن پوش) به عنوان زن مریض بالای سر او نشته و مرتبأ به پشت دستهای خود می‌کوید و انگشت خود را به دندان می‌گیرد مریض «آقا» نام دارد. (چون لحجه آنان نیاز به تغییر داشته‌لذا، دیالوگ به فارسی نوشته شد).

آقا : زن؟ (با غرولند و عجز ولا به و آه و ناله) آه - آه - آه
برخیز و برو دنبال کربلایی و چهارتا آدم حسابی تا بیایند
می خواهم وصیت کنم إاه اوهو... اوهو... بلندشو...
اوهو... اوهو...

زن : آقاجان الهی قربون هیکل قشنگت برم به دورت بگردم به
خودم بگو حتماً یادم می‌ماند. بگو (سرش را به علامت
گوش دادن نزدیک سر حاجی می‌برد) بگو گوشم با شماش.

آقا : الهی داغتو ببینم زن قدت نهال خاک شود برخیز از روی
سرم آه - آه. مُردم. گفتم پاشو برو کربلایی را بگو باید
می خواهم وصیتیش کنم. آخ مردم، آخ هی... هی ... هی

زن : ای چشم آقاجان (روبه حضار) می‌گم سر برنداری (زن
بلند می‌شود و خارج شده بعد از لحظه‌ای با کربلایی که

- دفتر بزرگی زیر بغل داشته و قلم و دوات و یکی دو نفر هم
دنبال سرش وارد می شود)
- زن** : سلام علیک، حالت که خوبه هنوز نمرده ای؟ واخ واخ
واخ، جون سگ داره.
- کربلایی** : سلام علیک آقا.
- آقا** : اه اه اه آمدی اهو اهو. هو سلام علیکم هی هی آخ آخ
دفتر تم آوردي که.
- کربلایی** : بله آوردم... شاهد آوردم آقاجان توراحت باش، هر وقت
دلت خواست بمیر، خودم هستم (رو به زن دستهایش را
به هم دیگر می کشد) من خانمونها نمی گذارم، راحت راحت
باش.
- آقا** : احسن، احسن اه اه اه آخ، به تو می گن رفیق شفیق
بنویس، زود که عزرائیل را دیدم زود.
- کربلایی** : چشم چشم (قلم دوات حاضر می کند و آماده نوشتن
می شود) بگو تا بنویسم.
- زن** : کربلایی آقا به من می گن من هم به شما می گم شما بنویس
آخه زبان آقا رومن می فهمم، ملتختی.
- آقا** : خوب خوب. راضیم راضیم بنویس.
- کربلایی** : بگو.
- زن** : اول طلبها رو بگو بعد قرضها تو تا بنویسم.
- آقا** : باشه باشه بنویس آخ آخ آخ دویست من از زن کربلائی
علوم طلبکارم.
- زن** : کربلایی بنویس زود باش، آقا ناخوش نیست، مثل ببل
می ماند، می بینی که خوب خوب است بگو بگو قربان
دهنت بشوم بگو آقاجان حالت خوبه بگو.

- آقا** : اه اه دو هزار و پانصد تومان از کربلائی عطا طلبکارم بابت نعل خرها.
- زن** : کربلائی بنویس دیگه تو چرا هی به دهان آقا نگاه می‌کنی بنویس دوهزار و پانصد تومان از کربلائی عطا بگیرید به زنم بدھید.
- کربلائی** : من نشنیدم که بگویید به زنم بدھید (رو به شاهدین) شما شنیدید؟
- هر دو شاهد** : (تا می خواهند بگویند نه که از پشت سر کربلائی، زن دسته هاون را از زیر چادرش درمی‌آورد و به تهدید نشانشان می‌دهد، آنها هم به همدیگر نگاهی می‌کنند بعد از چند سرفه پی درپی با تمسخر و ترس و لرز رو به کربلائی) بله... بله ما شنیدیم، گفت بدھید به زنم، بله...
- کربلائی** : (گیج و هاج و اج) خیلی خوب باشه برای احتیاط دوباره سؤال می‌کنم آقا؟
- زن** : کربلائی جان آقا مریضه حالشان خوب نیست خیلی با او حرف تزئید هر چه او بمن می‌گوید و من به شما بنویسید.
- کربلائی** : باشه باشه بگو بگویید.
- آقا** : بنویس منزلم وقف باشد. اه زن اه زن زنم خیالش تخت باشد (کربلائی و شهود به همدیگر نگاه می‌کنند و سری تکان می‌دهند و می‌نویسند).
- زن** : آقا ماشاء الله ماشاء الله مثل بلبل صحبت می‌کند بهتر شده حالش خوب خوب است بخیر و خوشی و سلامتی انشاء الله... عزراشیل (رو به تماشاچی) جانتو بگیره که من راحت بشم بگو بگو آقا طلبهارو.
- آقا** : بنویس آخر آخر یک میلیون تومان در بانک حساب دارم که دفترچه ام دست آقا است به نشانی زنم را ببرید بگیرد

<p>بیاورید خودتان خرجش کنید و قرض‌هایم را بدھید.</p> <p>زن : کربلایی، آقا می‌گوید پولم را بگیرید به زم بدھید تا دیگر بانک به من قرض دار نباشد که من مديون باشم (با دسته هاون اشاره می‌کند به شهود) آقایان هم شاهد بوده و شنیدند.</p> <p>شهود : بله بله به همینطور است.</p> <p>کربلایی : باشه باشه به گردن شما می‌نویسم می‌نویسم.</p> <p>آقا : پائزده تومن از کربلایی حسن قرض دارم بدھید.</p> <p>زن : ننویس، ننویس آقا واج واج صحبت می‌کند تب دارد مریض است دم مرگش رسیده هذیان می‌گوید.</p> <p>کربلایی : زن حالت مثل قبل است فرقی نکرده درست می‌گوید مریض نیست (روبه شهودین) شما می‌گوئید فرق کرده حالش عوض شده.</p> <p>شهود : (به زیر چادر زن حاجی خیره نگاه می‌کنند) بله— بله (آب دهانشان را قورت می‌دهند) حالش عوض شد مریض است.</p> <p>زن : باری کلا، احسن این دو نفر چه آدمهای حسابی و خوبی هستند.</p> <p>آقا : از زیر چادرش یکی دو تا برگه باز می‌نماید و به آنها می‌دهد) نوش جان بخورید (رو به آقا) بگو طلبهايت را بگو. (مثل اینکه حالش بهتر شده خودش را جابجا می‌کند نیم خیز می‌شود) بنویس بنویس. ۶۵ تومن از مادر ذولیخا طلب دارم بگیرید.</p> <p>زن : بنویس کربلایی که آقا ماشاء الله ماشاء الله خوب خوب شده بنویس.</p> <p>کربلایی : عجب زنی است که قرض را نمی‌نویسد طلبها را می‌نویسد اینکه عدالت نشد.</p>	<p>زن</p> <p>کربلایی</p> <p>آقا</p> <p>زن</p> <p>کربلایی</p> <p>شهود</p> <p>زن</p> <p>آقا</p> <p>زن</p> <p>شهود</p> <p>زن</p> <p>آقا</p> <p>زن</p> <p>کربلایی</p>
--	---

شاهدین باهم : کربلایی بنویس توبه ده سر و پنج سیر چکار داری.
سرت سالم باشد.

آقا زن : هزار تومان از کربلائیی جعفر قرض دارم بدھید.
کربلائیی ننویسی ها آقا مریض است (دستش را میگیرد)
بین تب دارد هذیان میگوید و گیج است نمی دانم چرا
نمی میرد شما بگوئید که مریض هاج واج صحبت میکند.

شهود با هم زن : بله بله گیج است.
(یک طرف چادرش را جلو میآورد به طوری که کربلایی
نبیند با دسته هاون محکم بر فرق آقا میکوبد آقا هوار میکشد
و می میرد، زن خودش را روی آقا می اندازد گریه میکند و
میگوید) حیف تو آقا جان حیف تو ای کاش کربلایی
می مرد و تو زنده می ماندی بلایت می خورد به ته کفشهایم
(روبه کربلایی) کربلایی جان الهی قربون شکل ماهت
بشوم بدھید شهود انگشت بزنند و بعد بدھید به من زود باشید
که داغ دلم شد. راحت شدم.

کربلایی : ای چشم زن ای چشم آقا مرد برو عقب تا ببینم (می بیند)
بله مرده است. تازه ملاجش هم نرم شده بگیرید امضاء کنید
زود باشید (هر دو نفر امضاء میکنند، میرونند)، کربلایی و
زن هم دور جسد شادی میکنند و از صحنه خارج می شوند.

۱۳۶۹ فروردین

انجمن نمایش اداره ارشاد اسلامی سبزوار

حسین کارگری



لهجہ کائی

داود فتحعلی بیگی

واژه‌های مقلوب

یکی از عواملی که موجب طرف توجه قرار گرفتن شخصیت سیاه درین تقلیدچیان و هنرمندان نمایش‌های سنتی گردید لهجه بانمک و شیرین غلامسیاه‌ها بود. این لهجه سینه به سینه تا به امروز درین دسته جات نمایش سنتی باقیمانده است. نظر به اینکه بخشی از شخصیت دوست داشتنی «سیاه سنتی» را لهجه او تشكیل می‌دهد ضبط آنها برای علاوه‌مندان و آیندگان ضروری به نظر می‌رسد. به همین جهت یکی از عناصر تحقیق در زمینه نمایش‌های سنتی، جمع‌آوری واژه‌های مربوط به این لهجه است که در ذیل بخشی از آنها (از حرف آتا ب) را می‌آوریم. لازم به یادآوریست که واژه‌های مذکور با استفاده از تلفظ سیاه باز معروف آقای سعدی افشار و یکی دیگر از سیاه‌بازهای گذشته آقای اصغر شفیعی در پشت صحنه اجرای سلطان مبدل فراهم گشته است.

آباد	= او بود
آب انبار	= أبون بور
آنگور	= آنگور
آباش	= او ب پوج
آفتا به	= أفتوبه
آبرو	= آدبرو
آبرومند	= آدبرومند
آب زیر کاه	= آب زیر کوه
آبسه	= او سه
آبشرار	= آشیار
او بشور	
آبغوره	= ها پغوره
آبکش	= او بکش
آبکی	= آدبکی
آبگردان	= آبگوردون
آبگرم	= آبگمر
آبگوشت	= او بگوشت
آبگوس	
آب لمبو	= آبلمبون
آلملع	
أليلميون	
آبله	= او بله
آبليمو	= آبليمو

آب نبات	= هاپنیات
آپارتمان	= اوب نبوت
آتش	= آپارتیان
آتش خانه	= اوتوش
آتش سوزی	= اوتوش خونه
آتش فشان	= اوتوش سوزی
آتشکده	= اوتوش کوموده
آزدان	= اوژدون
آجبل	= اوچول
آچار	= آچمار
آخور	= اوخرور
آداب	= او دوب
آدامس	= آمداس
آدم	= آدم
آذوقه	= او دم
آرامش	= او ذوقه
آرامگاه	= او ز بوقه
آرایشگاه	= آدمارش
آرد	= اور و موش
آرزو	= اور و مگوه
آرزو	= اور و شگوه
آرد	= آدامارشگاه
آرزو	= اور و زو

= اورونج	آرنج
= آرمنج	
= آدواره	آرواره
او دواره	
= اوروغ	آرغ
= آزماڈ	آزاد
= آزمار	آزار
= آژور	آزیر
اوژور	
= او سون	آسان
او سمون	
= آسماش	آسایش
او سماش	
= آسماشگاه	آسایشگاه
= آسمر	آستر
= آسمین	آستین
= او سمون	آسمان
= او سمون قمله	آسمان غره
= آس موده	آسوده
= او سمیاب	آسیاب
= او سمیابون	آسیابان
= او ش	آش
= او شپز	آشپز
= او شپزخونه	آشپزخانه
= او شغول	آشغال
= او شکور	آشکار

= اوشنو	آشنا
= آشموب	آشوب
= آشموبگور	آشوبگر
= آشیختن	آشفتن
اوشفتن	
= اوشملوش	آش ولاش
= اوشمیونه	آشیانه
= اوغوز	آغاز
= اوغوش	آغوش
= آبگوشت بارکن	آغوش بازکن.
= اوفوت	آفت
= اوفتوب	آفتاب
= اوفتوه	آفتاهه
= اوفتوهه لمن	آفتاهه لگن
= اوفرین	آفرین
= اوقو	آقا
= اگوه	آگاه
= اوگوهی	آگاهی
= اولوچيق	آلاچيق
= اولوكلنگ	آللاكلنگ
= آبلالو	آلبالو
= اولوجه	آلوجه
= اولوده	آلوده
= اومودگاه	آمادگاه
= امور	آمار
= آنتولانس	آمبولانس

= اومدن	آمدن
= اوینده	آینده
= آزرس	آمرزش
= آزرپیدن	آمرزیدن
= هاپوختن	آموختن
= اوموخته	آموخته
= آموزش	آموزش
= اوموزشگاه	آموزشگاه
= اونونوس	آنناس
= هانتن	آنتن
= هور	آوار
= آوره	آواره
= آواز	آواز
هاوماز	
= هافوزه خون	آوازه خوان
= هافورزن	آوردن
= اویختن	آویختن
= هادویزن	آویزان
= هونگر	آهنگر
= اهو	آهو
= اوپتدا	ابتداء
= آتر	ابتر
= اتکار	ابتکار
= عبود	ابد
= ارب. ابر	ابر
= اربوشم	ابرشم

اربيشم	
= آله	ابله
آبره	
= ابولوس	ابليس
اربيس	
بن السبيل	= عند سوبيل
اججد	= اجد
گربه	= گبره
انفاق	= اونتفوق
اتو	= اتمو
اثاث	= اثاث
اجاره	= أجوره
اجماره	
أجرت	= أجرت
أجل	= أجمل
اوجمول-آجر	
احتکار	= انتکار
احتیاج	= انتیاج
احساس	= أحساس
احسنـت	= أحـسـنـت
احضـار	= اوـحـضـار
احـقـ	= آخـمـخـ
اخـبارـ	= أخـبـارـ
اخـترـاعـ	= أخـتـرـاعـ
آخـتهـ	= أخـتـهـ
اخـتـيـارـ	= أخـتـيـارـ

= أخم	آخم
= أدا	ادا
= أدوهــادماره	اداره
= أدوب	ادب
= ارباب	ارباب
أربوبــابراب	

ارج	
= أجر	(ارزشهاــبها)
= أردىــك	اردک
= أوراح	ارواح
= أووارهــ	آروواره
= أرهــ	اره
= أزدواج	ازدواج
اسفاج	
= أزدهــها	ازدهــها
= أسبــ	اسپــ
= أسبــند	اسپــند
= اوــتا	اوــتاد
= أخوسونــ	استخوانــ
= أستكونــ	استکانــ
= أسطبلــ	اسطبلــ
= اســطررابــ	اســطررابــ
= أــسپوناجــ	اسفناــجــ
= اــسکرتــ	اسکلتــ
امــسکلتــ	

= أسلحة	اسلحة
= اسیر	اسیر
= اشوره	اشاره
= اشبیوه	اشباع
= اشرف	اشراف
= وشوشی	اشرفی
= اشک	اشک
= اشکمبه (شکمبه)	اشکمبه (شکمبه)
= اصطبل	اصطبل
= اطمینان	اطمینان
= اتوروز	اعتراض
= اتوقود	اعتقاد
= اتیاد	اعتیاد
= اوجویه	اعجوبه
= ادوم	اعدام
= انصاب	اعصاب
= اوغزیه	اغذیه
= افتادن	افتادن
= افخار	افخار
= افسور	افسار
= افسونه	افسانه
= ایسمر	افسر
= هفسوس	افسوس
= افسون	افسون
= افطرور	افطار

= أفعى	افعى
= أراغ-الماغ	الاغ
= ألان-أرونه	الان
= ألبتو	البته
التبه، اربته	
= آركى	الك
= أرموس	الماس
= آلو(آتش)	آلو(آمو)
= أمتحون	امتحان
= أمنيت	امنيت
= أنور	انار
= أنتزور	انتظار
اتزار	
= أنتقام	انتقام
= أنجمون	انجمن
= أحجير	انجير
= أنسون	انسان
= أنفجار	انفجار
= أنگبين	انگبين
اجميين	
= انگشت	انگشت
= انگشتر	انگشتر
= انگور	انگور
= او باش	او باش
= أولاد	اولاد
= اوست	ایست

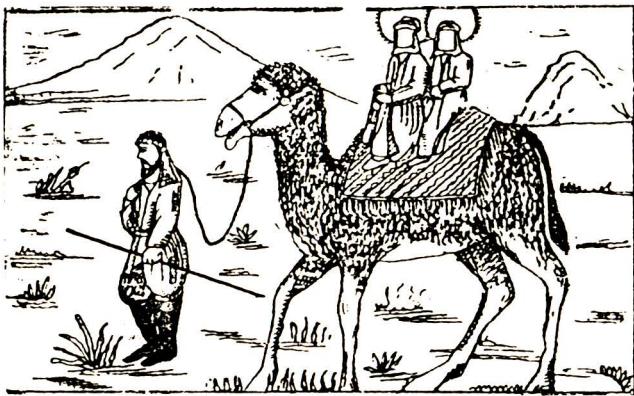
= اون	ایوان
= بوبو	بابا
= بوج	باج
= بوجمناق	با جناق
= بوجی	باجی
= بو ختر	با ختر
= بوختن	باختن
= بود	باد
= بوده مون	بادام
= بور بور ک	باد باد ک
= بود کش	باد کش
= بود گلو	باد گلو
= بود گوش	باد کش
= بود سنج	باد سنج
= بود یه	باد یه
= بورون	باران
= بار بور	بار بر
= بور دار	بار دار
= بور فروش	بار فروش
= بور گاه	بار گاه
= باد نامه	بار نامه
= بوروت	باروت
= بور هنگ	بار هنگ
= بور یک	بار یک
= فازار	بازار
= بوز پرس	باز پرس

= بوزداشت	بازداشت
= بوزدید	بازدید
= بوزرس	بازرس
= بوزگشت	بازگشت
= بوزو	بازو
= بوزی-بازمی	بازی
= بوزیچه	بازیچه
= بازیگوش	بازیگوش
= بوسکول	باسکول
= باغ	باغ
= باغبان	باغبان
= بوفتن	بافتن
= بوقی	باقی
= بوک	باک
= بوقلوا	باقلوا
= بارقوا	
= بولبون	بالابان
= بولپوش	بالاپوش
= بولوخونه	بالاخانه
= بولش	بالش
= بولوکن	بالکن
= بام	بام
= بامیه	بامیه
= بوند	باند
= بونک	بانک
= بونو	بانو

= پاور	باور
= بوبر	بر
= بوت	بت
= بوتکده	بتكده
= بوجمه	بچه
= بوث	بحث
= بورحان	بهران
= بوخوری	بخاری
= بوخت	بخت
= بوختیار	بختیار
= بوخشدار	بخشدار
= بوخشش	بخشش
= بوخشنامه	بخشنامه
= بوخل	بخل
= بخمور	بخور
= بوخیل	بخیل
= بود-پد	بد
= بودبخت	بدبخت
= پدبخت	بدبخت
= بودبو	بدبو
= بودرقه	بدرقه
= بودزبان	بدزبان
= بودمست	بدمست
= بودهکار	بدهکار
= بورو در	برادر
برمادر	

بورج	= بُرْج
بوف	= بُوف
بورق	= بُورْق
برمكت	= بِرْكَت
بورگ	= بُورْغ
برمنج	= بُرْنَج
برهوت	= بِرْهُوت
بريدن	= بِرْيَدَن
بورغوله	= بِرْغَالَه
بوزغاره	= بِوْزَغَارَه
بوسته	= بُوْسَتَه
بشقاپ	= بِشَقَاب
بصimirت	= بِصِيمِيرَت
بوغمچه	= بِوْغَمْجَه
بغرنج	= بِغَرْنَج
بوقول-بقار	= بِوْقُول-بِقَار
بلهوس	= بِلْهُوس
بوقلمون	= بِوْقَلْمُون
بوق حموم	= بِوْقَ حَمَوم
بهانه جو	= بِهَانَه جَو
بهتان	= بِهَتَان
بيابان	= بِيَابَان
بييات	= بِيَيَات
بيياک	= بِيَيَاك
بيچماره	= بِيَچَمَارَه
بيهوش	= بِيَهُوش

بیداد	= پیات
بیدمشک	= بودمشک
بیرون	= بورون
بیزار	= بیزار
بیست	= پیست
بیغوله	= بیتفوله
بیل	= میل
بیمار	= بیتمار
بیمارستان	= بیتمارستان
بینوا	= بونوا
بیوه	= بوروه



مجلس زرگر بغدادی

«مقدمه»

در بین قصص مورد توجه تعزیه خوانها و تقلید چنان مضامینی را می‌توان یافت که بطور مشترک مورد توجه اجرا کنندگان نمایشهاست سنتی بوده است. از جمله این قصص می‌توان به یوسف و زلیخا اشاره کرد که هم شکل تعزیه و هم تخت حوضی آن اجرامی شده.

مجلس «تاجر بصری و زرگر بغدادی» نیز در این دسته از نمایشها جای دارد که علاوه بر تعزیه، نمونه تخت حوضی آن نیز اجرا شده است. در نمونه تخت حوضی، مردی توانمند زنش را به جرم دادن نان و کباب به یک مرد مستمند و درویش از خانه بیرون می‌کند. قضا و قدر مرد مسکین را متمول نموده مرد ثروتمند را به گدانی می‌اندازد. زن پس از بیرون رانده شدن از خانه به عقد مرد مستمند (که دارا گشته) در می‌آید. قضا را روزی شوهر اول زن به گدانی به در خانه او می‌آید و معلوم می‌شود که شوهر اول او به بی چیزی افتاده است.^۱ مجلس «تاجر بصری و زرگر بغدادی» که متن آن متعاقب این مقدمه باشد ک تصرفی به نظر خوانندگان خواهد رسید به یکی از معجزات حضرت امیر اشاره دارد که در آن دست قطع شده‌ای را شفا می‌دهد. بنا به گفته آقای فیاض که از تعزیه خوانهای با سابقه تهران هستند تعزیه دیگری نیز بوده که ایشان در جوانی آن را دیده‌است. روایت آن مجلس شبیه روایتی است که در تحفه المجالس آمده است.

□ تحفه المجالس

(مردیست که در زمان خلافت بنی عباس در بصره مردی بود از اهل جاه و مکنت به سبب حوادث روزگار حالش برگشت و مال از دستش در رفته محتاج و پریشان گردید و آن مرد از جمله دوستداران اهل بیت حضرت رسالت(ص) بود چون در بصره روی طلب نداشت عزم کوفه کرد به قصد آنکه چیزی بددست آورده به بصره رجوع نماید چون به کوفه رسید به بازار در آمد جوانی دید در دکان نشسته و بسیار از جنس اقمشه بر سر هم چیده مرد بصری پیش او رفته گفت ای جوان به حق محمد و آل او و بحرمت ولایت علی ابن ابی طالب مرا رعایتی کن و چیزی بده که بسیار بی نوایم و حق تعالی ترا اموال دنیا عطا فرموده آن جوان چون از خوارج و دشمن اهل بیت و محب خاندان معاویه علیه‌الهاویه بود جواب داد که به دوستی ابوتراب خاک ندهم چه جای درهم و دینار مرد بصری دلتنگ گردیده از آمدن پشمیان گشت و از بازار بیرون آمد و عالم بر چشم او تیره و تار شده زندگی بر او تلغی شد و گشته نالان و گریان در کوچه‌های کوفه می‌گردید تا اینکه به در قصری رسید معمور عالی و ایوانی رفیع دید که زن ماه سیماقی بر غرفه نشسته چون به زاری آن درویش واقف شد آواز داد که ای درویش درد دل خود را بگو که درویش شرح احوال خود را بال تمام بدان نیکو خصال بیان کرد چون زن نام امیرالمؤمنین و اولاد او را شنید گفت هزار جان من فدای خاک پای تو و امیرالمؤمنین و اولاد او باد القصه دل آن زن بر آن درویش بسوخت پس دست برده از گوش خود گوشواره‌ای که سه دانه لعل در آن نشانده بود که قیمت هر یکی هزار دینار باشد و از مادر میراث مانده بود بیرون کرده بدان درویش داد درویش چون آن احسان بدید زن را دعای خیر کرده برفت و نزد جواهر فروش آمد و گفت قیمت این لعلها چند است جواهر فروش تماشا کرد و گفت سه هزار دینار از قضا آن بزار بدبهخت نیز در آنجا نزدیک بود درویش پیش او رفته گفت از زنی کمتری آن ملعون چون گوشواره را دید بشناخت که از زن وی است و آن زن از انصار و از طایفه سعد خزرجی که از دوستان امیرالمؤمنین بودند پس نیران قهر و غصب در دل آن پلید شعله ور شد فی الحال از دکان به خانه آمد و درویش از

او بگذشت و دیگر از کسی چیزی نطلبید پس چون مرد داخل خانه شد گفت ای زن گوشواره تو بدان درویش دادی گفت بلی آن تیره بخت گفت چرا گوشواری بدین قیمت را به آن ابله نادان راضی دادی زن گفت ای مرد ترا به مال من چکار است آن از پدر و مادر به من میراث رسیده بود و آن را به کسی که وسیله او بود دادم مرد گفت وسیله او که بود گفت وسیله او امیرالمؤمنین و امامالمتقین شیر بیشه شجاعت که ایمان بی محبت او درست نیست آن بدبخت می‌دانست که هصد زن کیست اما تناقض ورزیده گفت او را که مدح کردی و گوشوار به محبت او دادی اسم او را صریح بگو گفت علی ابن ابیطالب آن بدبخت چون اسم مبارک علی بشنید زرد بود سیاه شده مانند دیگر بجوش آمده گفت ای ناکس دون مگر تو راضی بوده‌ای که به محبت علی گوشواره میدهی حال که تو علی را دوست می‌داری به محبت علی دستی که بدان گوشواره داده بده تا بیرم گفت ای مرد چه سخن است که می‌گویی هزار جان من فدای نام آن بزرگوار باد این بگفت و دست دراز کرده گفت دست چه باشد جان و سرم فدای خاک پای علی و موالیان علی باد اما مرا ناقص و محتاج خلق مکن این ظلم که بر من می‌کنی جزای آن در آخرت بتو خواهد رسید پس خطاب الهی به فرشتگان سماوات رسید که نظر کنید و محبت این زن مومنه را ببینید که در محبت علی چه دلیری می‌کند پس ملانکه بر فعل زشت آن ملعون لعنت می‌کرددند و بر آن زن صالحه پاک آفرین می‌خوانندند پس آن بی رحم دست زن خود را از بند جدا کرده و اسباب او را جمله از وی بستد و با جامه کهنه از خانه بپرونش کرده گفت زنی که ابتورابی باشد بر من حرام و خونش حلال است پس آن زن عفیفه با دست بریده از شهر بیرون آمد و در دو فرسخی آن شهر کاروانسرایی بود خود را بدان کاروان سرا رسانید و در پای دیوار بیفتاده بیهوش گردید قضا را در گوشه آن کاروانسرای پیرمردی بود و پیرزنی داشت و در آنجا مسکن گرفته بودند و فرزند نداشتند آن مرد پیر را گذار بر پای آن دیوار افتاد زن صاحب جمالی دید که در پای دیوار بیهوش افتاده خون از دست او می‌رود پیر مرد تعجب کرده دلش بدان زن سوخت بر بالین او بنشست تا آن زن بیهوش آمد چشم بگشاد دید پیر مردی در بالین او نشسته سر برداشته سلام کرد پیر مرد جوابی داده تعظیم کرد و پرسش نمود زن تمامی قصه خود را بیان

کرد آن مرد رفته زن خود را خبر کرد و او نیز بر بالین آن زن آمد و آنها هر دو از معجان اهل بیت رسول بودند او را تسلی دادند زن پس به مرد خود گفت ما فرزند نداریم حق تعالیٰ ما را از روی مرحمت فرزندی کرامت فرموده بحمد الله والمنه پس آن زن مظلومه را برداشته به منزل خود بردنده و به محافظت او کوشیدند تا زخم دستش نیکو شد و آن زن صالحه مومنه شب و روز به عبادت خداوند تعالیٰ مشغول بود تا مدت هفت سال برین بگذشت تا وقتی از جانب هند کاروانی رسید و در آن میان خواجه‌ای بود که صد و هشتاد خرووار از قماش و سایر اجناس با چندین غلام و کنیز هندی داشت چون بدان کاروانسرا رسیدند بارها فرو گرفته اقامت نمودند چون شب در آمد و جهان تاریک شد خواجه را عادت چنان بود که چون نیمی از شب گذشتی برخاسته نماز تهجد کردی و در میان قاله بگردیدی ناگاه از کوشش کاروانسرا روشنانی دید خواجه را گمان آن شد که دزدها کمین کرده پنهان شده‌اند که هنگام فرصلت خود را به کاروان بزنند بهتر آنکه بروم و چیزی از ایشان معلوم نمایم پس با اثر آن روشنی برفت دید که آن روشنی از درون خانه‌ای است و تمام درو دیوار خانه منور گشته و شاع آن تا به آسمان می‌تابد خواجه گفت البته در اینجا سری از اسرار الهی هست پس آهسته در بگشاده در اندرون خانه نظر کرد دید پیرمردی با پیروزی خوابیده‌اند و دختری در سر سجاده به نماز مشغولست که نور چهره او به فلک شعله کشید و چنان مستغرق در گاه حضرت ذوالجلال شده که از دنیا و مافیها خبر ندارد چون خواجه او را بدین حسن و جمال و حریص بر طاعت خداوند متعال ملاحظه کرد آهسته به مقام خود باز گشته قرار گرفت اما از عشق دختر صبر و آرام نداشت چون صبح شد خواجه چند طبق هدیه از زرو جواهر برداشته بدست غلامی داده به در خانه پیرمرد برد و پیرمرد خبردار شده بیرون آمد خواجه پیرمرد را سلام کرد جواب سلام باز داده خواجه را اکرام و تواضع کرد پس خواجه آن طبقها را بر سبیل هدیه برد پیرمرد نهاد پیرمرد جواهر و قماش و تحف بسیار غریبه را دید تعجب کرد که چندین تحفه را بی‌موجب چرا به من میدهد گفت ای خواجه از ما چه حاجت داری خواجه گفت آن دختری‌که در خانه داری شوهر دارد گفتند ندارد خواجه از این سخن بسیار شاد و خرم گردیده گفت ای پدر حاجتم به تو آن است دختر را به من

دهی پیر گفت چنین باشد اما زمانی توقف کن تا بروم و برگردم طبقها را
برداشته به اندرون خانه رفته تحفه‌ها را نزد دختر بر زمین گذاشته گفت ای
دختر خواجه‌ای از طرف هند آمده این تحفه‌ها بجهت ما آورده و ترا به زنی
می‌خواهد صلاح تو چیست دختر گفت ای پدر اختیار من با تست و از این
حالت تعجب و خوشحالی نمودند ولی دختر به واسطه بریده شدن دست غمگین
بود که بدین هیات نزد شوهر چون برود اما تزویج را قبول کرد پیرمرد بیرون
آمده خواجه را مبارک باد نموده تعظیم کرد خواجه از این بشارت به غایت شاد
گشته شخصی به شهر فرستاد قاضی طلب کرده دختر را عقد بسته اسباب
عروسوی از اطعمه و اشربه و سایر مایحتاج مهبا کرده به خانه پیرمرد فرستاد و
کس فرستاد تا بنایان استاد طلب کرده عمارتی بسیار نیکو در آنجا بنا نهاد و
باغها و بستانها بیاراست چون عمارت تمام شد عروس را بدانجا فرستادند
خواجه مجلسی مزین جهت عروسی بیاراست و انواع نعمتها تعیین نموده و از
معارف و اکابر طلبیده نعمتها فراوان به مردم داد چون شب شد کس فرستاد تا
عروسو را بیارایند و بیاورند عروس گفت یک ساعت صبر کنید که مرا اندک
مهمی هست آنگاه برخاسته با همان جامه‌ای کهنه وضو تازه کرد و به خانه
خالی رفته دو رکعت نماز در نهایت سوز و گیاز بجای آورد و سر عجز و نیاز
به درگاه خداوند بی نیاز بر زمین نهاد و سخت بناشد و گفت پادشاهها به حق
عاشقان جان نثار و به حق مشتاقان دریار عزت تو که در راه تو جان فدا
کرده اند من نیز به دوستی محبان تو دست را داده ام تو آگاهی مرا تاب تعرض
و شماتت اعدا نیست به حق و حرمت محمد و علی و ال او که بهترین
برگزیدگان درگاه تواند که مرا شرمنده و رسوا مکن یا جانم بستان یا به فریادم
رس این بگفت و در گریه و زاری بیهوش و بیخبر گشته خواب بر او غالب
گشت دریای رحمت الهی به جوش آمده و خروش در عالم ملکوت افتاد آن
صالحة عفیفه در واقعه دید که او را به بستانسرای جنت‌الفردوس بردنده قصری
دید از یاقوت سرخ و تختی از زمرد سبز در آنجا نهاده مردی بر سر آن تخت
دید نشسته و صد هزار ملک بر گرد او صف کشیده و چون دختر آن حالت را
بدید وحشت سهمی زیاد در دل او پیدا شده پس ملکی آمده دست او را گرفته
پیش آن تخت بردا آن شخصی که بر تخت نشسته بود فرمود ای دختر من

امیرالمؤمنین که تو دست خود را به محبت ما داده‌ای به نزد من آی چون نزدیک شد فرمود دست بگشا دختر چون دست بگشاد دست خود را درست دید نعره‌ای از او برآمد که کسانیکه در بیرون نشسته بودند نعره او را شنیدند همگی به یکبار به اندرون خانه دویدند دختر را با پیراهن کهنه دیدند در خاک مذلت غلطیده و در خواب رفته زمانی توقف کردند تا از خواب بیدار شده هر دو دست خود را درست دید بار دیگر به سجده شکر خداوند بجای آورد پس جامه‌های کهنه را بیرون کرده لباسهای فاخر پوشیده و بر اسب سوار شده نزد شوهر رفت و به عیش و کامرانی بودند روزی با شوهر نشسته بود که سائلی از در خانه ندا کرد خواجه درمی چند از کیسه برآورد که به سائل بدهد از کنیزان حاضر نبودند آن زن درمها را از خواجه گرفته و پیش درآمد چون گدا را دید بشناخت گفت ای مرد تو فلاں نیستی که من زن تو بودم و تو دست مرا بریدی برای گوشواری که به محبت علی به درویش دادم مرا طلاق داده از خانه بیرونم کردی که زن ابوترابی بر من حرام و خونش حللاست و به من گفتی برو و ابوتراب دست ترا خوب کند الحال دستم را بین که امیرالمؤمنین چگونه خوب کرد و شفا داد آن تیره بخت سیاه دل گفت آری منم زن گفت کجا رفت آن همه مال تو که سؤال می‌کنی گفت چون دست تو بربریدم و از خانه بیرونست کردم آتش به خانه‌ام افتاد هر چه داشتم تمامی بسوخت از آن زمان محتاج مردم گردیده‌ام این بگفت و برفت خواجه چون این کلمات بشنید برخاسته در پای زن افتاد و گفت من غلام توام و این زرو مال و غلامان و کنیزان و اسب و استر و امتعه و اقمشه فدای تو باد گفت ای خواجه این چه کلماتست که می‌گویی خواجه گفت ای عزیزه و ای نور دیده بدانکه آن درویش که گوشوار خود بدو دادی منم و این همه مال و اسباب همه از برکت مایه آن گوشواره است که به من دادی پس هر دو به سجده رفته شکر نعمت‌های بی‌منتهای حضرت واجب الوجود به جای آوردند)^۲

درویش بسم الله الرحمن الرحيم
 يا رحمن و يا رحيم
 ز بسم الله مى خوانم خدا را
 ز مشتى^۳ خاک آدم ساخت ما را
 ز بسم الله نباشد چيز بهتر
 نهادم تاح بسم الله بر سر
 عجب تاجیست این تاح الهی
 بنه بر سر برو هر جا که خواهی
 نشود ناطقه اش لال به هنگام ممات
 هر زیانی که فرستد به محمد صلوات
 چون نور علی به صلب آدم ضم^۴ شد
 آدم بحریم کبریا محروم شد
 قربان تو گردم یا علی شیر خدا
 از مرتبه پسر پدر آدم شد
 نشود ناطقه اش لال به هنگام ممات
 هر زیانی که فرستد به محمد صلوات
 چون نور علی به کعبه آمد به وجود
 مخصوص علی خدا در از کعبه گشود
 قربان محبت تو ای شیر خدا
 از آنکه علیست خانه زاد معبد
 حلال جميع مشکلاتست علی
 سر چشمہ زمزم و صفات است علی
 صد بار بگفتم و دیگر می گوییم
 نقل است محمد و نباتست علی
 از حب علی اگر بود کوه گناه
 بر باد رود چه کاه از فضل خدا
 احباب علی این همه مخلوق حقند
 کلیم الله ز کوه طور خیزد

عسل از منبع زنبور ریزد
 اگر نشیدهای بشنو ز سعدی
 که از قبر محمد نور خیزد
 آمدم از بصره با آه و فغان

همچه بلبل نغمه خوان سازم بیان
 خسته گردیدم نشینم یک کنار
 بعد رو آم به بازار از وفا

زرگر
 صبح شد باز با دل خرم
 رو به بازار بهر کسب آرم
 د که خویش را دهم زینت^۵

بیش دارم جواهرات امروز
 دلم از بهر پول کرده ورم
 برسان مشتری خیر اندیش
 بارالها ز لطف و مهرو کرم

ای تو شاگرد زیر ک دانا
 کن تو در کوره آتشی روشن
 ای خدا حق حضرت مروان
 دو سه تا مشتری خل برسان

درویش
 چرخ دون بس فته ها هر دم سراسر میزند
 هر که قربش نزد حق شد بر تن اخگر میزند
 این فلک تا با کسی بر پاست بر جور و جفا
 هر که عاقل شد ز حق بر فرق افسر میزند

حیدر صادر امام اولین آقای من
 فتح خیر آشکار از خشک و از تر میزند
 چون عیان دست خدا در جنگ خیر آن زمان
 قادرت الله تیغ را بر عمرو^۶ و عنتر میزند
 در غصب چون دید خالق آن امام متquin

جبرئیل از حکم حق در ارض شہر میزند
از وجود تیغ او شد دین احمد برقرار
خانه کعبه قدم دوش پیغمبر میزند
حیدر اندر گاهواره بود مست خواب ناز
دست قدرتمند او آتش به اژدر^۷ میزند
آن دری جبریل بی رخصت در او وارد نشد
بعد پیغمبر فلح^۸ آتش بر آن در میزند
من نمی دانم چه بودی مصلحت در روزگار
ابن ملجم تیغ کین بر فرق حیدر میزند

زمر

اول صبح است غم بر جانم اخگر میزند
غصه ام بر خانه دل هر زمان در میزند
منقبت بر گوش می آید ز شان مرتضی
بر رگ جانم یقین جراح نیشتر میزند
درویش آن شهنشاهی که حبس لعل و گوهر میزند
در غدیر^۹ خم قدم دوش پیغمبر میزند
یک نظر چون آتش نمرود آمد بر خلیل
چون گلستان ارم بر پور آذر میزند

از دم تو عیسی مریم چه روح الله شد
از ید بیضای تو موسی چه قادر میزند
در شب معراج پشت پرده غیب اله

زمر

چند باب از علم پنهان با پیغمبر میزند
وا عجب زین مرد درویش فقیر بی نوا

نام حیدر را بلندتر هی بلندتر میزند
گوش خود محکم بگیرم نشوم نام علی
دور گردد از برم تا بانگ حیدر میزند

درویش

اهل این شهر ز شیعیان علی
مدح خوانم به شاه لم یزلی
راه حیدر به من عطا بخشد

یک درم بر من حزین بد هید
ای تو زرگر از برای مرتضی
یک درم زر تو به من بنما عطا

زرگر بوعجب مرغ دلم در شاخ دل پر میزند
ناله درویش اندر سینه آذر میزند
این چه روزی است باید بشنوم نام علی
اسم حیدر بر دل من نیش خنجر میزند

درویش لال گردی ای لعین ظالم بی اعتقاد
نیست در این شهر شیعه این دلم ناگشته شاد
اسم آقایم خدا ایا خوار شد
پای من در گل از این گفتار شد
من علی جویان علی گویان مدام
جغدسا نالم در این ویران مقام

زرگر راضی از این دکان من دمی شو حال دور
دور شو کز تو دلم شد ناصبور
من سرو کاری ندارم با علی
تو یقین می دان به آواز جلی
خاک گر خواهی^{۱۰} به راه مرتضی

درویش می دهم بر تو برو تو از وفا
اسم آقایم خدا کردند خوار
اندرین جا این گروه نابکار
سر بر هنه پا بر هنه ای خدا

زن زرگر میروم اکنون میان کوچه ها
بارالها من ندانم کیست دارد این صدا
میروم بیرون بیسم صاحب این ناله را
بلا فاصله

ای جوان بھو چه می نالی بگو مثل هزار
چه دسیده برو سر تو ای ددویش ذکار

گو تو می باشی غریب و نابلد در این دیار
 از کجا آئی بگو با من دوی اندد کجا
 درویش خواهر ای خواهر دلم پر آذرست
 این زبانم مدد خوان^{۱۱} حیدر است
 سر گذشتی گوییم ای زن بر شما
 من شنیدم شیعیان مرتضی
 هست اند شهر بغداد این زمان
 آمدم از مکه با شوق تمام
 هر چه گفتم زر بدہ راه علی
 یک جوان زرگر شوم دنی
 گفت من کاری ندارم با علی
 خاک بر من داد در راه علی
 زین سبب جان و دلم آزار شد
 اسم آقایم در اینجا خوار^{۱۲} شد
 من بنالم من بگریم زار زار
 از غم مولا چه ابر نو بهار
 زن زرگر من به قربان تو گردم یا امیر المؤمنین
 یا علی فریاد مارس تو به روز واپسین
 ای جوان این شهر بغداد است کی باشد عیان
 شیعه گر پیدا شود او هم شود از کین نهان
 شوهر من ز آل مروان دشمن جان علی
 من خودم هستم بدان از دوستانش منجلی
 میدهم راه علی این گوشواره بر تو من
 صرف کن از بھر خود رو کن برو اندرونطن
 درویش همت مولای خوبیان فیض قابل شد عیان
 جان و سر بدھند در پایت علی جان شیعیان
 یا علی بر درگه تو کس نگشته نا امید
 گوشواره داد یک زن کرد ما را رو سفید

زن زرگر هزار لعن به این مردمان بد کردار
که دشمنند بال علی ولی خدا

برو بسوی وطن زین مکان تو ای درویش
علی دهد عوضش بر من و مشو دلریش
درویش می روم بازار من در نزد آن شوم دغا
تا ببیند شیعیان سازند جان و سر عطا
بللافضلله

بی حیا دادی تو مشتی خاک راه مرتضی
کن نظر بر گوشواره یک زنی کرده عطا
آه از این گوشوار و این درویش

دل من گشت از جفا صدریش
به گمانم که مال زوجه من
هست این گواره بی تشویش
حال باید روم سوی خانه

تا نمایم از این عمل تفتیش
من نمی دانم این چه سری بود
در کجایی زن نکو اندیش
گوشواری که داشتی چون شد

زود آور مرا تو اندر پیش

زن زرگر شوهرها گویم به تو من مجلی
گوشواره داده ام راه علی

دیده ام درویش با آه و فغان
داشت او شکوه ز دست مردمان

خواند او مدح ثنای ^{۱۳} مرتضی

داده ام راه علی من گوشوار

زرگر خوب گفتی برای من ای زن

رافضی آمده به خانه من

دوست بودی تو با علی گویا

منم از جان و دل بر او دشمن

شیعه بودی و همنشین منی

وای گشته نصیبم اهرمنی

حال بگذر تو از علی ای زن

ور نه بنما حذر ز کینه من

زن زرگر نیست با کم بدان ایا پرفن **ایا**

گر کنی صد هزار جور به من

دوست دارم علی والی الله

شیعه هستم بر آن شه ذولمن

زرگر چون تو داری دوستی با مرتضی

بایدت بدhem ز چوبت من سزا

بلا فاصله

در ره حیدر بده دستت به من

تا ببرم من ز تن ای بی نوا

زن زرگر کم نما آزار من ای مرد حق مرتضی

این محل است دست بردارم من از شیر خدا

جان من قربان نامت یا امیر المؤمنین

کن نظر بر شیعه خود از ره مهرو وفا

میدهم راه شما دستم به این مرد حالیا

تو بیا اینک ببر دست من ای شوم دغا

زرگر با کدامین دست دادی بی حیا

گوشوار من به راه مرتضی

راست گو بر من تو ای زن از وفا

تا ببرم از بدن ای بی نوا

زن زرگر داده ام با دست راست من گوشوار

من بر آن درویش راه مرتضی

جان و سر را میدهم راه علی

تا شفیع من شود شیر خدا

این تو و این دست من این خنجرت
کن جدا راه علی ای بی حیا
زدگر مرحا دوستی همین باشد
دوستی عاشقی چنین باشد
دست تو می کنم جدا از تن
از علی گیر دست خود ای زن
رو به خلوت کنون به دیده تر
دست تو برم از بدن مضطرب
بلا فاصله

این چنین زن دیگر نخواهم من
هر کجا میروی برو ای زن
داده ام من طلاقت جانانه
زود رو تو بروون از این خانه
زن زدگر يا علی فریاد مظلومان برس
غیر تو نبود بماها دادرس
می بدان دستم جدا شد بهر تو
يا علی یاور ندارم جز تو من
بلا فاصله

الهی يا الهی يا الهی
تو از سوز دلم يارب گواهی
تو را خوانم که ستار العیوبی
کجا رو آورم با سوز و آهی
کجایی يا علی آفای قبر
چرا سر وقت ما آفای نیائی
که دست خویش را راه تو دادم
تو حلالی دهم مشگل گشانی
تو راحق حسین نور دو عینت

برس فریاد من از بینوایی
 آقا جان یا علی آقا جان یا علی
 هاتف ایا جماعت حوران جنت المماوا
 روید در بر این شیعه نیکو سیما
 زنید باد به او حوریان ز راه جلی
 که داده دست خودش را کنون به راه علی
 بلا فاصله
 ای شیعه شیر خدا
 خوش حال تو خوش حال تو
 دست شد از پیکر جدا
 خوش حال تو خوش حال تو
 بلا فاصله
 غصه مخور ای با وفا
 اینک رسد شیر خدا
 دست تو را بدهد شفا
 خوش حال تو خوش حال تو
 حضرت علی من امیرالمؤمنین شیعیان
 من شه دنیا و دینم شیعیان
 می روم بالین آن زن از وفا
 چونکه داده دست خود در راه ما
 بلا فاصله بالای سر
 یادم آمد از زمین کربلا
 دست عباسم شد از پیکر جدا
 سر به دامانم در این ساعت گذار
 دیده خود را بدار از انتظار
 زن زرگر کیستی داری به زانویت سرم
 پاک می سازی دو چشمان ترم
 حضرت علی خوش بر احوال تو ای زن از وفا

رو سفیدی روز محشر نزد ما
 ای به ظاهر ای به باطن منجلی
 دیده بگشا من علی هستم علی
زن زرگر ای جان جهان باد بقربان وفات
 جان دل من باد بقربان صدایت
 در راه تو دادم علی دست خودم را
 رس داد من، ای شیر خدا شاه ولايت
 حضرت علی غم مخور جانا که غم خوارت منم
 این جهان و آن جهان یارت منم
 گر در آتش می روی خوشدل^{۱۴} برو
 ز آنکه در آتش نگهدارت منم
 چون تو دادی دست اندر راه ما
 ما ز نو دستی نمائیمت عطا
 دست خود آور تو در زیر عبا
 تا بیینی معجزات مرتضی
 کن نظر بر دست خود ای مو پریش
 بین ندارد فرق بر اعصابی^{۱۵} خویش
زن زرگر یا علی آقا فدای معجزت
 ای ولی الله ید الله خواننت^{۱۶}
 مرا باشد سؤالی از تو مولا
 حضرت علی تمام حال خود بنما تو افشاء
زن زرگر چرا شد کوکب چشمت پر اخگر
 حضرت علی به یادم آمده یک دست دیگر
زن زرگر که باشد گو به من ای خسرو ناس
 حضرت علی علمدار حسینم هست عباس
زن زرگر بقربان دو بازویش شوم من
 حضرت علی جدا کردند کوفی دستش ای زن
زن زرگر چرا باشی علی در تاب و در تب

حضرت علی بیاد آمد اسیریهای زینب
 زن زرگر چرا او را دهنده در عجز و لابه
 حضرت علی نشاندند شامیان او را خرابه
 زن زرگر به آل تو چرا این ظلمها شد
 حضرت علی به او این ظلم از نسل زنا شد
 زن زرگر امان و آه شد قلبم پر آدر
 حضرت علی بخواب^{۱۷} اکنون شفا دادست حیدر
 زن زرگر هزار مدح و ثنا باد بر بزرگی تو
 که شکر می کنم هر لحظه بر کریمی تو
 الهی آنکه توبی خالق زمین و زمان
 علی امام بحق پیشوای خلق جهان
 زرگر صبح شد باز ای خدای جهان
 می روم سوی کسب از احسان
 می روم من برون از این خانه
 سوی دکان خویش مردانه
 ای تو شاگرد از ره احسان
 کوره را کن تو روشن از دل و جان
 هاتف خطاب من به تو باد ای سحاب قهر آئین
 نموده حکم خداوند کز غصب بر حیز
 بروز قهر تو بر خانه همان زرگر
 که هست دشمن شیر خدا همان ابر
 زنید آتش اموال او به قهر و عتاب
 که کرده او به یکی بنده خدای عذاب
 زرگر وای آتش گرفت دکانم^{۱۸}
 ای خدا چاره‌ای نه بتوانم
 ای جماعت به داد من برسید
 من بیچاره را ز قهر رهید
 آه یکسر سوخت دکان خانه‌ام

در ویش شکر تو گویم خداوند کریم و هم رحیم
 لله الحمد رستگارت گشته ام من ای معین
 ای غلامان بارها گیرید شد وقت نیاز
 تا که رو آریم با جمله کنون بهر نماز
 بلا فاصله

یک زنی بینم چه فرص آفتاب
 این به بیداریست بینم یا به خواب
 من ندیدم این چنین مه پیکری
 دل ز من بر دست حور است یا پری
 ای ضعیفه تو چرا بی یاوری
 حال خود بر گو چرا آواره ای
 گر رضایی در شریعت از وفا
 زوج من گردی ای نیکو لقا
 زن زرگر ای جوان اکون بدان تو از وفا
 هبستم از جان من کنیز مرتضی
 شوهری من داشتم بد کیش بود
 بود او دشمن به شاه لاقتنی
 روزی یک درویش مدح خوان علی
 بر در خانه بیامد از وفا
 گوشواری داشتم بر گوش خود
 دادمی آنرا به راه مرتضی
 شوهرم ببرید دستم از بدن
 کرد بیرونم بدان از آن سرا
 من گرفتم سخت دامان علی
 او نجاتم داد از سر تا به پا
 حال دست من نظر کن در بدن
 بهتر از اول بود ای مه لقا

من رضایم با تو سازم ازدواج
 هر کجا خواهی ببر تو حالیا
 درویش هزار رحمت حق بر تو باد ای دانا
 توئی به جای زن من ایا نکو سیما
 ایا غلام خبر کن به قافله یکسر
 که تا رویم سوی بصره ما از این محضر
 زرگر نیست از مال جهان بر کف مرا
 درهم و دیناری اکنون ای خدا
 بایدم کردن گدایی در جهان
 تا به کف آریم بلکه لقمه نان
 می شناسند حال در بغداد مرا
 می رویم در بصره اینک ای خدا
 گدایی می کند
 الله کریم الله کریم
 هفت نفریم
 یک نان داریم
 صبح می خوریم
 ظهر نداریم، ظهر می خوریم، شب نداریم
 بلا فاصله
 ای خدا من از فقیری چون کنم
 جاری از هر دیده جوی خون کنم
 بینوائی تا به کی بر هر دیار
 من بگردم با دو چشم اشکبار
 ای مسلمانان مرا نانی دهید
 جسم بی جان مرا جانی دهید
 ای مسلمانان گرسنه ام باغان
 لقمه نانی دهیدم مردمان
 صاحب خانه بیا بهر خدا

لقمه نانی بیاور بهر ما

زن زرگر چه سائلی به در خانه می کند فریاد
خوش است لقمه نانی دهم به آن ناشاد
بلا فاصله

عجب عجب که همین کور و شل بود زرگر

که بنی مروان بود او مرا شوهر

ایا لعین خدا ناشناس باطن کور

بین گرسنه و تشنه شدی ز شهرت دور

بدیدی آنکه علی بر حق است ای کافر

تمام دین شما باطل است سر تا سر

راست گوای زن کجا باشی خبر

تو زحال من به حق داد گر

چونکه از این شهر تا شهرم زیاد

هست راهی زوجه نیکو عناد

از توبوی آشنایی می دهد

صحبت بر من گواهی می دهد

زن زرگر من همان هستم که بودم شهر بغداد زوجهات

گوشواره داده ام راه علی در خانه ات

تو همان زرگر نباشی ای لعین بی حیا

داشتی تو دشمنی با حضرت شیر خدا

از عداوت تو بربیدی دست من ای نابکار

کردیم از خانه خود تو برون زارو نزار

معجز شیر خدا بنگر علی لافتی

داد دستم را شفا اکنون بین ای بی حیا

شکر حق من گشمام با اقتدار و کامکار

تو گدایی آمدی در خانه من خوارو زار

زرگر الهی من به قربان وفايت

به قربان تو و مهرو صدایت

نه آخر من همایون شوهر هست
 نه شوهر بلکه من تاج سر هستم
 بیا جانا که دل بردی ز دستم
 مگر من کمتر از آن تاجر هستم
 سیاه چشمان به قربان سر تو
 بلای من به جان شوهر تو

زن زرگر شوهر ای سور بیینی تو این گدا
 بر در خانه کند اکنون صدا
 زرگر بغدادی ام شوهر بدی
 دست من ببرید او با صد نوا
 گوشواری داشتم من از طلا
 داده ام راه علی شیر خدا
 هر کسی چیزی دهد راه علی
 یاورش گردد علی روز جزا
درویش زوجه من یک دمی تو گوش دار
 من همانم تو بدادی گوشوار
 من بدم درویش مداعع علی
 گشت هم سرمایه من گوشوار
 دولت بی حد عطا کرده خدا
 داده برکت حضرت پروردگار
 این همان زرگر که دشمن با علیست
 داد دشمام شد اکنون خوارو زار
 من گواهی می دهم حق با علی است
 هم امام و هم وصی مصطفی است
 بارالها حرمت شاه جهان
 بگذر از جرم گناه ذاکران
 چونکه هاشم هست مداعع علی
 در گذر از جرم او اندر جزا

بدینوسیله از آقای هاشم فیاض بخاطر در اختیار گذاردن کتاب تحفه‌المجالس و متن مذکور قدر دانی می‌گردد.

در پایان نسخه زرگر آمده
شب مولود امام زمان در امامزاده داود خوانده شد

درویش احمد

زن زرگر محمد حسن

شاگرد حسن فیاض

هاتف داود اسکندری

امام علی اکبر آقا

در تاریخ ۱۳۵۳

۱- این نمایش در سالهای اول بعد از انقلاب توسط آقای مهدی صناعی فرید و سعدی افشار و مرحوم حسن شمشاد و جمعی دیگر در یکی از تئاترهای لاله‌زار به روی صحنه رفته است.

۲- نقل از کتاب تحفه‌المجالس اثر ناج‌الدین حسین سلطان محمد که به سال ۱۲۸۲ هجری چاپ شده است.

۳- متن مشت

۴- صنم: در متن اصلی (زم) نوشته شده بود.

۵- خوانده نشد

۶- مقصد عمروبن عبدالود است که در جنگ خندق بدست مبارک حضرت امیر کشته شد.

۷- اشاره به داستان کشته شدن ازدها به دست حضرت امیر در دوران طفویل دارد. لقب حیدر (حیدر) نیز مذکور همین داستان است.

۸- مخفف: اففع

۹- متن: قدیر

۱۰- متن: خاهی

۱۱- متن: خان

۱۲- متن: خار

۱۳- متن: سنای

- ۱۴- متن: خشدل
- ۱۵- متن: اعطا
- ۱۶- متن: خانمت
- ۱۷- متن: بخاب
- ۱۸- در این تعزیه زرگر جزو شخصیت‌های مخالفی است که به قصد هجو نقش آنرا خنده‌آور اجرا می‌کند.





پیش واقعه
نوحه محرم، آواز منصور

یکی از عناصر و ارکان قابل توجه در نمایش‌های سنتی و بومی ایران (بویژه تعزیه) موسیقی است.

در مورد تعزیه علیرغم اهمیت آن در حفظ و نگهداری موسیقی ایرانی متأسفانه جز چند مورد انگشت شمار کار جدی و اساسی صورت نگرفته است. از جمله مباحث قابل طرح و اهمیت در موسیقی تعزیه نوحة مقدمه یا (پیش واقعه) است. بعضی‌ها این نوحة را (پیش‌خوانی) می‌نامند.

نوحة مقدمه‌یا (پیش واقعه) را پیش از شروع تعزیه می‌خوانند. رسم بر این بود، که برای هر تعزیه‌ای نوحة خاص آن تعزیه خوانده شود لیکن با توجه به باقیمانده نوحة‌ها در حافظه و یادداشت‌های تعزیه‌خوانان بعید بنظر می‌رسد که تنوع نوحة‌ها به گستردگی تنوع تعزیه‌ها باشد.

توجه نگارنده برای جمع آوری و انتشار متن نوحة‌ها زمانی قوت گرفت که در طی باز بینی یک مجلس تعزیه از متقاضیان شرکت در سومین جشنواره نمایش‌های سنتی در ارادان گرمسار، با آقای رجبعلی معینیان، معین‌البکاء گروه مزبور آشنا شدم. ایشان در بین مجموعه نسخ خود دفتری از نوحة مقدمه (به گفته ایشان پیش واقعه) داشت که به رسم امانت در اختیار راقم این سطور قرار داد. آنچه در پی می‌آید بخشی از آن نوحة‌هاست که پس از مقایسه با نوحة‌های موجود در مجموعه آقای هاشم فیاض برای انتشار آماده گشته است. اگر چه این طریق ثبت نوحة راه نجات آن نیست چنانکه بخشی از نوحة‌های مجموعه آقای معینیان را بعضی از تعزیه خوانهای قدیم تهران نیز نمی‌دانند چگونه خوانده می‌شود، اما می‌تواند دعوتی باشد از یک موسیقی‌دان علاقمند به فرهنگ ایران

زمین تا آنها را با توجه به علم موسیقی آوا نویسی کند و از خطر نابودی نجات دهد.

گفتنی است که بر مبنای بعضی از نوحه‌ها تصنیف ساخته شده که در فرصتی دیگر بدانها اشاره خواهد شد.

داود فتحعلی بیگی ۲۹/۲/۷۱ تهران

تذکر ۱ یک نمونه دیگر نوحه پیش از تجمع مردم و شروع تعزیه خوانده میشده که آقای علی‌اکبر نصرآبادی معروف به شیخ یکی از تعزیه‌خوانان با سابقه نیشاپور از آن با عنوان (نوحه اخبار) یاد می‌کرد. بنا به گفته آقای هاشم فیاضی تعزیه خوان تهرانی اینگونه نوحه‌ها را نوحه (که پشت‌بامی) می‌نامیدند که بمنظور خبر کردن مردم در روی پشت بام تکیه یا مسجد (روستا) خوانده میشد.

تذکر ۲ - لازمست از آقایان هاشم فیاضی و رجبعلی معینیان که ساعتها وقت ارزشمند خود را برای تهیه و تنظیم این مجموعه در اختیار نگارنده قرار داده‌اند سپاسگزاری شود.

مقد ۵۰

نوحه محرم (آواز منصوری) زمینهٔ تهران (ویژهٔ تمام تعزیه‌ها)

بند اول

خردسالان ماه عزا آمدۀ‌ای دوستان

شور حسینی شده از نو عیان

ناله برآرید و ز پیر و جوان

بهر حسین آن شه لب تشنگان

بهر حسین آن شه لب تشنگان

ما همه عزادار توئیم یا حسین

بزرگسالان ما همه هوادار توئیم یا حسین

خردسالان غم مخور که غمخوار توئیم یا حسین

بزرگسالان غم مخور که غمخوار توئیم یا حسین

بند دوم

خردسالان زینب غمبدیده به آه و فغان

گشته چه در شام خرابش مکان

با دل پر درد و رخ ارغوان

گفت و کجایی شه لب تشنگان

گفت و کجایی شه لب تشنگان

ما همه عزادار توئیم یا حسین

بزرگسالان ما همه عزار دار توئیم یا حسین

خردسالان پروردۀ به دامان توئیم یا حسین

پروردۀ به دامان توئیم یا حسین

بند سوم

خردسالان گفت و سکینه به پدر بافغان

وقت اسیری منست این زمان

کشته شوی تو زجفای خسان
 بعد تو بابا چه کنم الامان
 بعد تو بابا چه کنم الامان
 ماهمه یتیمان توئیم یا حسین
 بزرگسالان ما همه یتیمان توئیم یا حسین
 خردسالان ما همه عزیزان توئیم یا حسین
 بزرگسالان ما همه عزیزان توئیم یا حسین
 خردسالان و
 بزرگسالان پرورده به دامان توئیم یا حسین
 پرورده به دامان توئیم یا حسین

نوحه محرم (زمینه تهران) (آواز افشار)
 خردسالان یا حسین جانم، یا حسین جانم، ما فدای تو، ما فدای آن کربلای تو
 بزرگسالان یا حسین جانم، یا حسین جانم، ما فدای تو، ما فدای آن کربلای تو
 خردسالان اکبر زارت سر جدا گشته
 ما به قربان سر جدای تو
 بزرگسالان یا حسین جانم، یا حسین جانم، ما فدای تو، ما فدای آن کربلای تو
 خردسالان قاسم زارت کدخدادا گشته
 ما به قربان کدخدای تو
 بزرگسالان یا حسین جانم، یا حسین جانم، ما فدای تو، ما فدای آن کربلای تو
 خردسالان خواهر زارت در اسیری شد
 ما به قربان ماجرای تو
 بزرگسالان یا حسین جانم، یا حسین جانم، ما فدای تو، ما فدای آن کربلای تو
 خردسالان بعد از آن کشتن دست جدا گشته
 ما به قربان دستهای تو
 بزرگسالان و
 خردسالان یا حسین جانم، یا حسین جانم، ما فدای تو، ما فدای آن کربلای

تو (دم‌گیری)

نوحه تعزیه حضرت امام زین العابدین زمینه تهران
خردسالان گفت و سجاد حزین، گفت و سجاد حزین، در وقت بی نصیبی، در
وقت بی نصیبی

عمه تب دارم و کس، نبود مرا طبیبی، نبود مرا طبیبی
بیمارم و دوای من

بزرگسالان بیمارم و دوای من
خردسالان تب دارم و غذای من
بزرگسالان بیمارم و دوای من

خردسالان دلچوئیم ثواب است، ای عمه قطره آب است.
بزرگسالان دلچوئیم ثواب است، ای عمه قطره آب است.

خردسالان در خرابه منزلم، در خرابه منزلم، نه شمع و نه چراغی، نه شمع و نه
چراغی

نه به درد دل منت، نه به درد دل من، کسی کند ثوابی، کسی کند
ثوابی.

بیمارم و دوای من
بزرگسالان بیمارم و دوای من
خردسالان تب دارم و غذای من
بزرگسالان بیمارم و دوای من
خردسالان و

بزرگسالان دلچوئیم ثواب است، ای عمه قطره آب است.

نوحه تعزیه حضرت علی‌اکبر (آواز افشار) زمینه تهران
خردسالان فصل گل، فصل گل شد جوانان
آنید از مهر والعل خندان
رو کنید این زمان سوی بستایان

گلستان حسین گشته ویران
 سرو روان، اکبر من (ماه تابان اکبر من)
 بزرگسالان سرو روان، اکبر من
 خردسالان آرام جان، اکبر من (قوت جان و تن من)
 بزرگسالان سرو روان، اکبر من
 خردسالان گر شوی کشته اندر بر من (میروی این زمان از بر من)
 میشود خاک غم بر سر من
 ای علی جان
 بزرگسالان ای علی جان
 خردسالان ماه تابان
 بزرگسالان ای علی جان
 خردسالان مادرت از غمت گشته مجنون
 خواهرت اشک بارد ز چشمان
 (محل آواز)
 خردسالان گفت ولیلا به شهزاده اکبر
 سوی میدان مرو ای دلاور - ترک میدان نما ای غضنفر
 من ندارم دگر یارو یاور
 رفتی آخر از بر من
 بزرگسالان رفتی آخر از بر من
 خردسالان خاک عالم شد سر من
 بزرگسالان رفتی آخر از بر من
 خردسالان گر شوی کشته اندر بر من
 میشود خاک غم بر سر من
 ای علی جان
 بزرگسالان ای علی جان
 خردسالان ماه کنعان
 بزرگسالان ای علی جان

خشدسالان و

بزرگسالان مادرت از غمت گشته مجنون
خواهرت خون بیارد ز چشمان
خواهرت خون بیارد ز چشمان

نوحه تعزیه حضرت علی اکبر (آواز افشار) زمینه کاشان

خشدسالان شعاع محفلم
شعاع محفلم
علی نور دلم
ای اکبر من
تاج سر من
گلستان بلبلم
توئی آب و گلم
ای اکبر من
تاج سر من

مکن رخت مصیبت در بر من، ای اکبر من
جوان نامراد من مکن جدائی
بزرگسالان جوان نامراد من مکن جدائی
خشدسالان به مادر ای پسر که کرده بیوفائی
بزرگسالان و

خشدسالان به مادر ای پسر که کرده بیوفائی
خشدسالان هر آنکس در جهان
هر آنکس در جهان
چه من دارد جوان
از دیده بارد
اخته بیارد؟ اخنگر بیارد؟
گلش باشد خزان
قدش دائم کمان

برای آن جوان
 اخگر بیارد
 طاقت ندارد
 گلی که شد خزان دیگر چه رنگ و بوئی
 بزرگسالان گلی که شد خزان دیگر چه رنگ و بوئی
 خردسالان پس از تو عالمی نیرزدم به موئی
 بزرگسالان و
 خردسالان پس از تو عالمی نیرزدم به موئی
 خردسالان بیار ای میر غم
 به رخ اشک الم
 بهر حسینم
 آن نور عینم
 که شد لوح و قلم
 به غم از این الم
 بهر حسینم
 آن نور عینم
 زمین و آسمان، در شورو شین است، بهر حسین است
 فنان و ناله از دل ملک برآمد
 بزرگسالان فنان و ناله از دل ملک برآمد
 خردسالان و
 بزرگسالان فنان ز ارض و تا الاسمک برآمد
 فنان ز ارض و تا الاسمک برآمد

نوحه تعزیه حضرت علی اکبر، (آواز افشار) زمینه تهران
 خردسالان شهزاده اکبر جوان
 شهزاده اکبر جوان
 تیغ علی بسته میان

رود به میدان
لیلا کند آه و فنان
زینب شده قدش کمان
ای غم نصیبان

همه بیانید، گیسو گشائید، ز هجر روی اکبر
بزرگسالان همه بیانید، گیسو گشائید، ز هجر روی اکبر
خردسالان همه بیانید، فغان نمائید، ز هجر روی اکبر
بزرگسالان همه بیانید، فغان نمائید، ز هجر روی اکبر

خردسالان علی، علی، جوانم
پسر غمت بجانم
انیس خواهرانم
جوانم
ناکامم
رشیدم

خواهرت بمیرد علی، عمهات ندارد دلی
بزرگسالان خواهرت بمیرد علی، عمهات ندارد دلی
خردسالان هیچکس در این عالم، نبودش چه من مشکلی
بزرگسالان خواهرت بمیرد علی، عمهات ندارد دلی
خردسالان بر سر گذارید از وفا

بر سر گذارید از وفا
قرآن و حرز مصطفی

ای غم نصیبان
گیرید دور اکبرم
خاک سیه شد بر سرم
رود به میدان

همه بیانید، گیسو گشائید، ز هجر روی اکبر
بزرگسالان همه بیانید، گیسو گشائید، ز هجر روی اکبر
خردسالان همه بیانید، فغان نمائید، ز هجر روی اکبر

بزرگسالان و

خردسالان همه بیائید ، فغان نمائید ، ز هجر روی اکبر
همه بیائید ، فغان نمائید ، ز هجر روی اکبر

نوحه تعزیه امام حسن(ع) (افشار - زمینه کاشان)

خردسالان ماه عزا ، گشته بر پا ، گشته هویدا

از غم شمس افلاك طاها

از غم شمس افلاك طاها

زین مصیبت ، زین مشقت ، زین شورو دهشت

گشته است از ثری ، تا ثریا

گشته است از ثری ، تا ثریا

ای حسن ، ای غریبم برادر

بزرگسالان ای حسن ، ای غریبم برادر

خردسالان بی کس و بی نصیبم برادر

بزرگسالان ای حسن ، ای غریبم برادر

خردسالان زنی چه من بی بردار به عالم مبادا

بزرگسالان زنی چه من بی بردار به عالم مبادا

خردسالان زنی چه من خوار و مضطرب به عالم مبادا

بزرگسالان زنی چه من بی بردار به عالم مبادا

خردسالان غم فروند شد ، دیده خون شد ، زین دهرو دون شد

نیلگون از ثری تا ثریا

نیلگون از ثری تا ثریا

ای حسن ، ای غریبم برادر

بزرگسالان ای حسن ، ای غریبم برادر

خردسالان بی کس و بی نصیبم برادر

بزرگسالان ای حسن ، ای غریبم برادر

خردسالان زنی چه من بی بردار به عالم مبادا

بزرگسالان زنی چه من بی برادر به عالم مبادا
 خردسالان زنی چه من خوارو مضطرب به عالم مبادا
 بزرگسالان زنی چه من بی برادر به عالم مبادا
 خردسالان زین مصیبت، زین مشقت، زین شورو دهشت
 میر غم درد و اندر درون شد
 میر غم درد و اندر درون شد
 شیعه افغان و زاری نمائید
 بزرگسالان شیعه افغان و زاری نمائید
 خردسالان بر حسن غمگساری نمائید
 بزرگسالان شیعه افغان و زاری نمائید
 خردسالان زنی چه من بی برادر به عالم مبادا
 بزرگسالان زنی چه من بی برادر به عالم مبادا
 خردسالان و
 بزرگسالان زنی چه من خوارو مضطرب به عالم مبادا
 زنی چه من خوارو مضطرب به عالم مبادا

نوحه (تعزیه حر) آواز افشار زمینه کاشان
 خردسالان گفتا حر دلار، گفتا حر دلار، ابن سعد دغارا، ابن سعد غارا
 تاج ریاست زتو، تاج ریاست زتو، شمشیر و خنجر مارا، شمشیر
 و خنجر ما را
 ما طالب و فائیم، خریده‌ایم جفا را
 بزرگسالان ما طالب و فائیم، خریده‌ایم جفا را
 خردسالان هر کس به قدر فهمش، فهمیده مدعای را
 بزرگسالان ما طالب و فائیم، خریده‌ایم جفا را
 خردسالان حبیب و با ریش سفید، حبیب با ریش سفید، در قتلگه رونمود، در

قتلگه رونمود

شمشیر بران به کف، شمشیر بران به کف، چون شیر و در شکارا،
 چون شیر و در شکارا
 عشق و می و حقیقت با نغمه نگارا
 بزرگسالان عشق و می و حقیقت با نغمه نگارا
 خردسالان در رقص حالت آرد پیران پارسا را
 بزرگسالان عشق و می و حقیقت با نغمه نگارا
 خردسالان قاسم به گریه گفتا، عروس مه لقا را، عروس مه لقا را
 هرجا گلی بینی، هر گلی بینی، کن یاد روی ما را، کن یاد روی
 ما را

در قتلگه چو آیی، بنشین ببالین من
 بزرگسالان در قتلگه چو آیی، بنشین ببالین من
 خردسالان شاید که باز و بینی، دیدار آشنا را
 بزرگسالان در قتلگه چو آیی، بنشین ببالین من
 خردسالان میر عزا از ازل، میر عزا از ازل، کردند و قسمت چنین، کردند و
 قسمت چنین
 گر تو نمی پستدی، گر تو نمی پستدی، تغییر و ده قضا را، تغییر و
 ده قضا را

هنگام تنگدستی، پیشه نما قناعت
 بزرگسالان هنگام تنگدستی، پیشه نما قناعت
 و خردسالان کاین کیمیای هستی، قارون کند گدا را

نوحه تعزیه حر (زمینه) تهران (آواز افسار)

خردسالان آمده اندر کرب و بلا، کرب و بلا، حرمنفور و دلاور، با خیل لشکر
 لشکر عدوان همراه او، همراه او، با گرز و نیزه و خنجر، مانند آذر
 راه را بگرفته بر سلطان خوبان
 بزرگسالان راه را بگرفته بر سلطان خوبان

خردسالان صف کشیده سر بسر با تیغ بران
 بزرگسالان راه را بگرفته بر سلطان خوبان
 خردسالان فرقه کافر آمده یکسر بر قصد آن شاه
 سبط پیغمبر در کف خود سر در راه الله
 اندر کوکبه عزت شد
 زبیگه خلوت شد
 جلوه گه شوکت شد
 چون نور یزدان
 نزدش، ماه بنی هاشم بود
 اکبر و هم قاسم بود
 بسته کمر دائم بود
 چون ماه تابان

هر یکی سرمست از جام سعادت
 بزرگسالان هر یکی سرمست از جام سعادت
 خردسالان هر یکی آماده از بهر شهادت
 بزرگسالان هر یکی سرمست از جام سعادت
 بند دوم

خردسالان عشق و ربود، عشق و ربود، از سر حر
 هوش و برد از پیکرش تاب و توان را
 از صف لشکر گشته جدا، گشته جدا
 پیش سلطان جهان پیچیده عنان را
 گفت و از کف میدهم دنیای فانی
 بزرگسالان گفت و از کف میدهم دنیای فانی
 خردسالان دادن جان بهتر از این زندگانی
 بزرگسالان گفت و از کف میدهم دنیای فانی
 خردسالان منصب و نیزه و خنجر و لشکر از خود جدا کرد
 چکمه به گردن خدمت آن شه بس نالهها کرد

گفت ای زاده پیغمبر
 وی نور دل حیدر
 ای خسرو کم لشگر
 وی، توبه علی الله
 هستم رو سیه و مضطرب من
 در بر پیغمبر من
 با دل غم پرور من
 ای، آیت الله
 بزرگسالان توبه التوبه ایا سلطان خوبان
 و خردسالان توبه التوبه ایا شاه شهیدان

نوحه حضرت عباس (آواز افشار) زمینه تهران
 خردسالان عباس عمو جان، مرو به میدان، مرو به میدان، عمو
 از هجر رویت، مرا منجان، مرا منجان، عمو
 عمو، عمو، عمو جان
 بزرگسالان عمو عمو عمو جان
 خردسالان نظرنما به طفلان
 بزرگسالان عمو عمو عمو جان
 خردسالان آی علی اصغر عطشان
 بزرگسالان آی علی اصغر عطشان
 خردسالان آی به روی خاک و غلطان
 بزرگسالان آی علی اصغر عطشان
 خردسالان عمو تو بیا، ز وفا، نظری بنما، براین شکسته بالان
 بزرگسالان عمو تو بیا

خردسالان عمو، ز راه احسان، عمو، ز راه احسان، یکدم نما ثوابی، یکدم نما
ثوابی

بزرگسالان عمو، ز راه احسان، عمو، ز راه احسان، یکدم نما ثوابی، یکدم نما
ثوابی

خردسالان از بهر تشنہ کامان، از بهر تشنہ کامان، آور تو قطره آبی، آور تو
قطره آبی

بزرگسالان عمو، ز راه احسان، عمو، ز راه احسان، یکدم نما ثوابی، یکدم نما
ثوابی

خردسالان از بهر تشنہ کامان، از بهر تشنہ کامان، آور تو قطره آبی، آور تو
قطره آبی (دمگیری)

نوحه تعزیه حضرت عباس (زمینه کاشان) آواز افشار
خردسالان سپه سالار شه تشنہ لبان، عمو جان، عمو جان، عمو جان
از عطش مرغ دلم گشته تپان، عمو جان، عمو جان
ما که طفليم و فکار، عمو، عمو

بزرگسالان ما که طفليم و فکار، عمو، عمو
خردسالان بهر ما آب و بیار عمو، عمو

بزرگسالان ما که طفليم و فکار، عمو، عمو
خردسالان کن ز یاری، بر این قوم و شتاب، عمو جان، عمو جان
گر فروشند و بخر قطره آب، عمو جان، عمو جان

ما که طفليم و فکار، عمو، عمو
بزرگسالان ما که طفليم و فکار، عمو، عمو

خردسالان بهر ما آب و بیار، عمو، عمو
بزرگسالان ما که طفليم و فکار، عمو، عمو

خردسالان گریه کن بهر حسین میر عزا، ز وفا، ز وفا
تا شفاعت کندت روز جزا، بخدا، بخدا
شیعه کن شیون و شین، امان، امان

بزرگسالان شیعه کن شیون و شین، امان، امان
خردسانان

و بزرگسالان به غریبی حسین، امان، امان

نوحه فاطمه صغرا (آواز دشتی) زمینه تهران
خردسانان چنین گفت و صغرا، نسیم صبا را
چنین گفت و صغرا، نسیم صبا را
سوی کربلا کن گذاری خدا را
سوی کربلا کن گذاری خدا را
بزرگسالان چنین گفت و صغرا، نسیم صبا را
چنین گفت و صغرا، نسیم صبا را
سوی کربلا کن گذاری خدا را
سوی کربلا کن گذاری خدا را
خردسانان به من وعده دادی که آیی مدینه
به من وعده دادی که آیی مدینه
عجب بر سر وعده کردی وفا را
عجب بر سر وعده کردی وفا را
بزرگسالان به من وعده دادی که آیی مدینه
عجب بر سر وعده کردی وفا را
خردسانان شنیدم که اکبر جلودار گشته
شنیدم که اکبر جلودار گشته
جلوداری او مبارک شما را
جلوداری او مبارک شما را
بزرگسالان شنیدم که اکبر جلودار گشته
جلوداری او مبارک شما را
خردسانان شنیدم که ععم علمدار گشته
شنیدم که ععم علمدار گشته

خدا دور سازد ز جانش بلا را
 خدا دور سازد ز جانش بلا را
 بزرگسالان شنیدم که عمم علمدار گشته
 خدا دور سازد ز جانش بلا را
 خردسالان شنیدم که قاسم نموده عروسی
 شنیدم که قاسم نموده عروسی
 عروسی قاسم مبارک شما را
 عروسی قاسم مبارک شما را
 بزرگسالان شنیدم که قاسم نموده عروسی
 عروسی قاسم مبارک شما را

نوحه فاطمه صغیری (آواز دشتی) زمینه تهران
 خردسالان باد صبا بگذر، صبا بگذر، بسوی عراق، بسوی عراق
 برگو به بابایم، به بابایم، امان از فراق، امان از فراق
 دختر تبدار تو، مرد از غم اشتیاق
 بزرگسالان دختر تبدار تو، مرد از غم اشتیاق
 خردسالان چندان به حال فکار، با جگر داغدار، داغدار
 گریم و نالم ز غم، خون خورم از اشتیاق
 بزرگسالان گریم و نالم ز غم، خون خورم از اشتیاق
 خردسالان بابا چه میرفی، چه میرفی، تو خود گفتی، تو خود گفتی
 فرستم بهرت، فرستم بهرت
 با محمل زرین، به صد آنین، علی اکبرت، علی اکبرت
 وعده خلافی چرا، کردی تو با دخترت
 بزرگسالان وعده خلافی چرا، کردی تو با دخترت
 (تکرار چندان به حال فکار)

خردسالان جده بکش زحمت، مکن غفلت، فکن بسترم، فکن بسترم
 خوابم برد شاید، به خواب آید، علی اکبرم، علی اکبرم
 حال لبشن را ز غم، بوسم و جان بسپرم (دمگیری)

نوحه تعزیه صغیری (آواز افشار) زمینه تهران

خردسالان اندر مدینه، بابا، بابا، بیمار و زارم
 اندر مدینه، بابا، بابا، بیمار و زارم

در این ولایت، کسی ندارم

در این ولایت، کسی ندارم

آخر پدر جان اندر کجاعی

بزرگسالان آخر پدر جان اندر کجاعی

خردسالان از فاطمهات چرا جدانی

بزرگسالان آخر پدر جان اندر کجاعی

خردسالان ترسم بمیرم، بابا، بابا، با دیده تر

ترسم بمیرم، بابا، بابا، با دیده تر

دیگر نبینم، شهزاده اکبر

دیگر نبینم، شهزاده اکبر

بزرگسالان آخر پدر جان اندر کجاعی

خردسالان از فاطمهات چرا جدانی

بزرگسالان آخر پدر جان اندر کجاعی

خردسالان سر راهت، بابا، بابا، آیم نشیم

سر راهت، بابا، بابا، آیم نشیم

شاید ز وصلت، گلی بچینم

شاید ز وصلت، گلی بچینم

بزرگسالان آخر پدر جان اندر کجاعی

وخردسالان از فاطمه‌ات چرا جدائی

نوحه فاطمه صغرا (زمینه تهران)

خردسانان ای جده جان اندر وطن خوارم من

ای جده جان اندر وطن خوارم من

تب دارم و بیمارم وزارم من

لیل و نهار اشگ، از بصر، بارم من

لیل و نهار اشگ از بصر، بارم من

کو اکبر من

بزرگسانان کو اکبر من

خردسانان کو اصغر من

بزرگسانان کو اکبر من

خردسانان تاج سر من

بزرگسانان کو اکبر من

خردسانان نه باب و نه عمو به سردارم من

نه باب و نه عمو به سردارم من

بزرگسانان نه باب و نه عمو به سردارم من

نه باب و نه عمو به سردارم من

خردسانان ای کاش و آید قاصدی از بطحا

ای کاش و آید قاصدی از بطحا

گیرم سراغ اکبر و لیلا را

فارغ شوم از محنت و از غمها

فارغ شوم از محنت و از غمها

ای عندلیبان

بزرگسانان ای عندلیبان

خردسانان گلشن خراب است

بزرگسالان ای عندهلیان
 خردسالان گریه نمائید
 بزرگسالان ای عندهلیان
 خردسالان آخر ثواب است
 بزرگسالان ای عندهلیان
 خردسالان
 و بزرگسالان نه باب و نه عمو به سر دارم من (دمگیری)

نوحه تعزیه حضرت موسی بن جعفر(ع) آواز دشتی زمینه تهران.
 خردسالان در کنج زندان ای خدا، مردم ز زهر کاری
 در کنج زندان ای خدا، مردم ز زهر کاری
 مصیب از دل زارم، گویا خبر نداری
 مصیب از دل زارم، گویا خبر نداری
 من بی کس و بی یاورم
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان اندر غربی ماضطرم
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان کو مادر و کو دخترم
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان کو تا رضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 کو تا رضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 بزرگسالان کو تا رضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 کو تا رضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 (حل آواز)
 خردسالان نبود دیگر چه من کس، هفت سال کنج زندان

نبود دیگر چه من کسی، هفت سال کنچ زندان
 کندم به پا و گردنم زنجیر و چون اسیران
 کندم به پا و گردنم زنجیر و چون اسیران
 من بی کس و بی یاورم
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان اندر غریبی مضطرب
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان کو مادر و کو خواهرم
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان کو تارضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 کو تارضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 بزرگسالان کو تارضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 کو تارضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 خردسالان از من ببر پیامی ای صبا به شهر بطحا
 از من ببر پیامی ای صبا به شهر بطحا
 روی زمین جان میدهم خبر بکن رضا را
 روی زمین جان میدهم خبر بکن رضا را
 من بی کس و بی یاورم
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان اندر غریبی مضطرب
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان کو مادر و کو دخترم
 بزرگسالان من بی کس و بی یاورم
 خردسالان کو تارضا آید بندد دو چشم من ز یاری
 و بزرگسالان کو تارضا آید بندد دو چشم من ز یاری (دمگیری)

نمایشناه : شاهین طلائی

نویسنده : مجید افشار

کارگردان : مجید افشار

مجید افشار

اسدالله خشایار راد

بخششعلی تقواعی

افسانه ذاکر عباس علی

محمد آقا محمدی

علیرضا کمال آبادی

نازی گذری

غلامرضا کاویانی

حسین گیتی

محمد رضا آقا جانی اصفهانی

منصور باقری

حمدید کاکا ملطانی

نمايشنامه : ديوانه پرول

نويسنده : حسين مدنسى

نمايشنامه : انسان ياد يو

- | | |
|-------------------|------------------------|
| بها الدین مفوی | جواد انصافی |
| ۱- سید جواد یوسفی | کارگردان : جواد انصافی |
| ۲- زهرا افشار | بازيگران : |
| ۳- محمد کدخدائی | ۱- محمد رضا قربانی |
| ۴- مژگان غیاثی | ۲- ناصر محمدی |
| ۵- فریبا حیدری | ۳- امیر پارسی |
| ۶- رجیم ارمغان | ۴- احمد آهسته |
| ۷- رضا غیاثی | ۵- عباس نائی |
| ۸- حسین بهروزی | ۶- شهرام ملکیان |
| | ۷- مجتبی جمالی |
| | ۸- جواد انصافی |

گروه نمایش سلطان و دزد

نویسنده و کارگردان : حسن شاه پسندی

- ۱ - علی اصغر کانپوری
- ۲ - عیسیٰ طهماسبی
- ۳ - حسین پا بر جا
- ۴ - حسین شاکران
- ۵ - قاسمعلی مانی
- ۶ - محمود سجادی
- ۷ - اصغر نصیری
- ۸ - علی محمد هارونی
- ۹ - سید حسن موسوی
- ۱۰ - فضل الله اسماعیلی
- ۱۱ - علیرضا شاه پسندی

گروه نمایش هیماراز گروه تئاتر سنتی حوزه هنری
 سازمان تبلیغات اسلامی
 مشهد

- | | |
|-----------------------|----------------------------|
| ۱- قاسم اعین بیدلوف | ۲- محمد سودبارانیت |
| ۴- جمشیر پاپا مک | ۳- کاظم روزبه طالب |
| ۱- ماشاله وحیدی | ۵- علیرضا اسدی |
| ۲- احمد وحیدی | ۶- امیر علاء الدین |
| ۳- حسن چودن | ۷- بهرام حتیشی گردگانه |
| ۴- کاظم قنادزاده | ۸- کمال بقال بیگر |
| ۵- احمد کاایری | ۹- مهدی ساپدی |
| ۶- صادق متیان | ۱۰- حبیب بختیاری |
| ۷- حسن ظهوریان | ۱۱- علی رزقیان تن |
| ۸- علیرضا کامیاب | ۱۲- رحیم هندی |
| ۹- محمد وثنا ثابت نیا | ۱۳- ابوالقاسم بیور شکیباشی |
| ۱۰- محمد مطجع | ۱۱- حسین صمیمی |

گروه نمایش مسیب کیه از همدان

- ۱- صادق آشوریور
- ۲- محمد جواد کبوتر آهنگی
- ۳- مهدی چایانی
- ۴- اسماعیل عیید
- ۵- اینج رنجبر
- ۶- محمود مددوح
- ۷- عباس نفری
- ۸- ابراهیم جعفری
- ۹- حسین نادری
- ۱۰- رجب حمیدی کیوان
- ۱۱- کیانوش بهروزپور
- ۱۲- مهرداد نصرتی
- ۱۳- کمال مدنی
- ۱۴- کیومهر خلیلی
- ۱۵- ناصر صفا
- ۱۶- احمد بیگلریان

گروه نمایشنامه‌ی ساری

گروه نمایشنامه

کش و اند رکس دو

- | | |
|--------------------|---------------------|
| ۱— محمد جونیان | ۱— سید رسول زاده |
| ۲— سید کاظم حسینی | ۲— احمد مینائی |
| ۳— آریتا رزقی | ۳— اصغر شریعت |
| ۴— آریتا سلیمانی | ۴— علیرضا قاسمی |
| ۵— شصتو شفیع اصغری | ۵— محمد صلایحی |
| ۶— مهران زنگانی | ۶— طیوفنا رسول زاده |
| ۷— عباس شهبازی | ۷— مجید کرکیان |
| ۸— علی شیداعی نور | ۸— جلیل پزدی نژاد |
| ۹— حسن فرشاف | ۹— عبداله مجلل |
| ۱۰— سید علی عظیزی | ۱۰— حسین اسلامی |
| ۱۱— نادر امیرخوی | |
| ۱۲— میترا صلحی | |

گروه تعزیه گرمسار

گروه تعزیه گرمسار

۱- سریرست گروه :

هاشم فیاض

- | | |
|--------------------------|-----------------------|
| ۱- رجبعلی معینیان | ۱- رضا میناوندی |
| ۲- قدرت الله عاشمی | ۳- شلداد الدین قاسمی |
| ۳- هنرچهر صائمی | ۴- نوام الدین قاسمی |
| ۴- محمد علی سرب | ۵- حسن فیاض |
| ۵- بیژن معینیان | ۶- رضا گرانی |
| ۶- مجید معینیان | ۷- احمد حاجتی نژاد |
| ۷- حمید معینیان | ۸- کیوان حاجتی نژاد |
| ۸- رضا موضعی | ۹- اکبر هاشمی |
| ۹- حجت الله معینیان | ۱۰- محمد الوندی |
| ۱۰- فرشاد معینیان | ۱۱- سعید تاسی |
| ۱۱- سعید صبوری | ۱۲- مهدی قاسمی |
| ۱۲- علی اصغر صبوری | ۱۳- شیرزا میرزا احمدی |
| ۱۳- ابوالفضل احمدی | ۱۴- جمشید فلاحتی |
| ۱۴- محمد رضا میرزا احمدی | ۱۵- کریم معینیان |

جدول برنامه‌های چهارمین جشنواره
نمایشگاهی مذهبی و سنتی



کانون نمایشگاهی مذهبی سنتی
تهران ۳۰ خرداد تا ۳ تیر ماه ۱۳۷۶

با حمکاری مرکز هنرهای نمایشی

تهران ۳۰ خرداد تا ۳ تیر ماه ۱۳۷۶

حصار	۷۱/۴/۲	نمایش	سالن شهید	تئاتر شهر							
مراسم اختتامی نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	بازی خیال نمایش	سلطان و زد	اسنان بد							
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	شاه پسندی	مکتب امتحانی							
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	باندهای خوبی	دو بعد ازظهر							
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	بایگی داد	رسولزاده							
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	غلام	دو بعد ازظهر							
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش
نمایشگاهی مذهبی و سنتی	۷۱/۴/۲	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش	نمایش

مسنونه‌گردی اسلامی شهر و شهرستان و موزه‌های اسلامی ملی میراث اسلامی هر روز شنبه ۱۳۷۶/۵/۱۰ - ۱۳۷۶/۵/۱۱ - ۱۳۷۶/۵/۱۲ - ۱۳۷۶/۵/۱۳ - ۱۳۷۶/۵/۱۴ - ۱۳۷۶/۵/۱۵ - ۱۳۷۶/۵/۱۶ - ۱۳۷۶/۵/۱۷ - ۱۳۷۶/۵/۱۸ - ۱۳۷۶/۵/۱۹ - ۱۳۷۶/۵/۲۰



THE 4TH RELIGIOUS-TRADITIONAL THEATRE FESTIVAL 20 JUN 1992 TEHRAN

موزه هنرهای ملی و ایران و حکومت اسلامی

The Center of Dramatic Arts

The Ministry of Culture and Islamic Guidance

چهار من حسواره نمایش‌های مذهبی - سنتی

تئاتر شهر - تالار محراب - ۳۰ خردادماه ۱۳۷۱ - تهران

